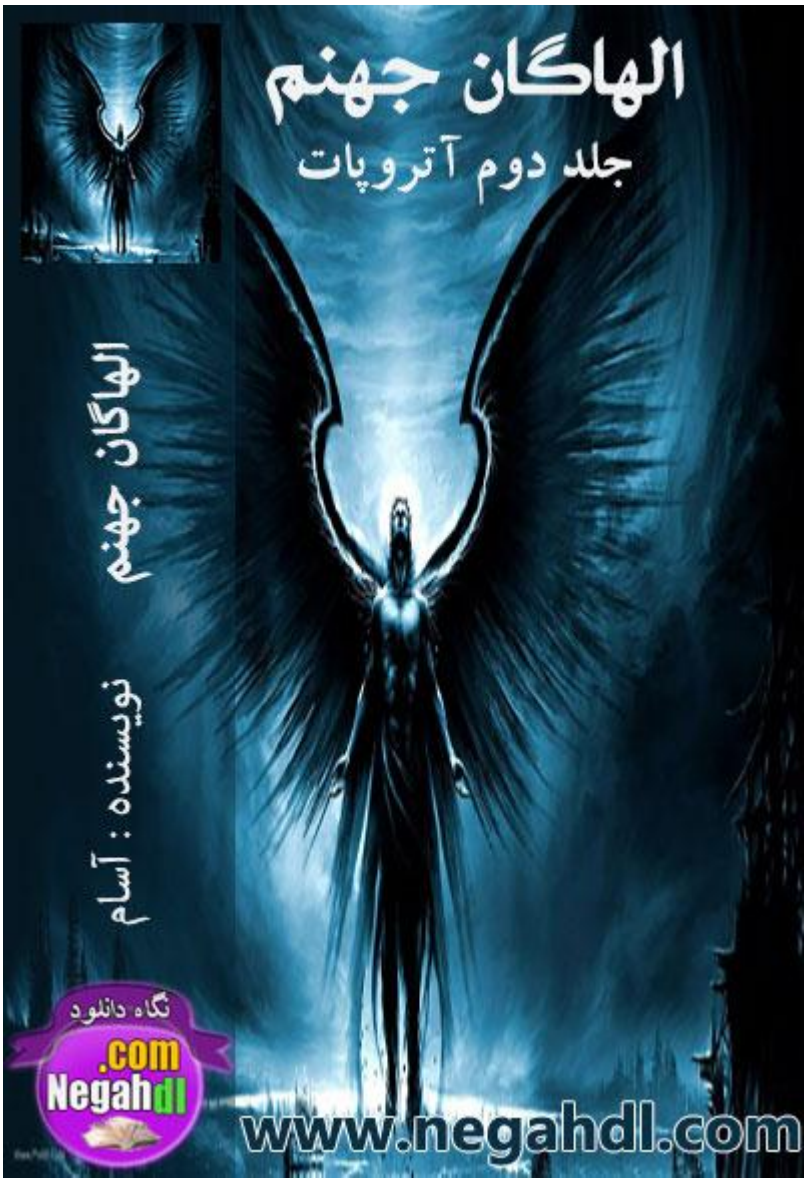
نگاه دانلود
www.negahdl.com

رمان الهاگان جهنم (جلد دوم آترپات) | آسام کاربر انجمن نودهشتیا



این کتاب درسایت نگاه دانلود آماده شده است

www.negahdl.com

آب و آتش نسبتی دارند دیرینه

آتشی که آب می پاشند بر آن ، می کند فریاد

ما مقدس آتشی بودیم ، بر ما آب

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پاشیدند

آبهای شومی و تاریکی و بیداد

خاست فریادی ، و درد آلود فریادی

من همان فریادم ، آن فریاد غم بنیاد

هر چه بود و هر چه هست و هر چه خواهد بود

من نخواهم برد ، این از یاد

کآتشی بودیم بر ما آب پاشیدند .....

آداد با بالا تنه ایی برهنه در ایوان ایستاده و به درختان انبوه مقابلش خیره است . هنوزم بعد از این همه وقت آی هان مجذوب مردی میشه که پشت برادرش نقاشی شده ... کنج اتاق توی نیمه هایی از روشنایی .که با نور خورشید .

پنجره ی باز ایوان . تاریکی شکافته شده . به آداد خیره است ... که حضور پسر جوانی روی تخت . مقابلش . رویای شیرینشو بهم میریزه ....

پسری که نمیتونه چهره اش رو ببینه ولی مثل خودش به آداد خیره است . انگار چیزی میخواد .... آی های دوست داره به پسر توی خوابش کمک کنه . پس با صدایی بلند آداد رو صدا میکنه اما وقتی آداد میخواد به طرفش

برگرده ناگهان درهای ایوان بسته میشه . اتاق در تاریکی فرو میره . همه ی درها و پنجره ها از جنس دیوار میشن . طوفانی به پا میشه و پسر جوان شروع میکنه به فریاد کشیدن .....

آی هان :

دوباره با وحشت از خواب میپرم .. تمامه بدنم با عرق سردی خیس شده . این چندمین باره توی این ماه که دارم این خوابو میبنم . نمیدونم دوباره قراره چه اتفاقی بیفته !!!

از اتاقم بیرون میزنم . میرم سمت اتاق آداد ...

دوباره روی تخت بدونه پیرهن ولو شده .. مثل همیشه به شکم خوابیده . نمیدونم چطوری میتونه اینطوری بخوابه !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میخوام بیدار بشه . باید بدونم اونم این خوابهارو میبینه یا چیزی احساس میکنه ؟!!!!!!

– آداد ؟ ... آداد ؟!!

اما خوابش سنگینه دلیلشو خوب میدونم ولی ..... آخه چرا ؟ مگه ترک نکرده بود ؟!!!! ...

دستمو میزارم روی شونه اش . اینبار محکم تر از قبل برای بیدار کردنش تلاش میکنم ....

– آداااااد ؟!

با کلافگی چشم باز میکنه . مثله آدمایی که چند ساله حموم نرفتن موهاشو میخارونه ...

آداد : چی میخوای ؟ اول صبی !!

لبخند تلخی به حالو روزش میزنم ...

– پاشو بشین کارت دارم !

با چشمایی خمار و خواب آلود . مقابلم نشست ... هنوزم چشماش دو دو میزنن . از روی عسلی کناره تخت . پاکت سیگارشو برمیداره . دارم به کارهاش نگاه میکنم . متعجبم از رفتارهاش ....

ضربه ایی به ته جعبه ی سیگار میزنه . نخ سیگاری داوطلبانه بیرون میاد . آداد سیگارو میزاره بینه لباش و با فندکی که بینه گودی دوتا دستش محاصره شده . دود و دمی به پا میکنه ....

آداد : پس چرا حرف نمیزنی ؟

از افکار خودم بیرون میزنم . کلافه و سردرگمم ! ...

– مستی ؟؟

پوکی به سیگار میزنه و با چشمایی که انگار ترسناک تر از قبل شدن . توی خاکستر چشمام . شروع میکنه به ذوب شدن ....

آداد : تا کی میخوای هر روز صبح .. این سوالو ازم بپرسی ؟!

–چرا ؟!!!!!!!!!! ... مگه ترک نکرده بودی ؟!

از این حرفم به خنده افتاد ... بعد با فاصله ی چند میلیمتر از صورتم . توی چشمام دقیق شد . سرد و خشن ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آداد : مزخرف نگو پسر ... همه ی اون داستانا دروغ بودن . خدا . آتروپات . جهنم ! ... من و تو چیزی جز یه موش آزمایشگاهی نیستیم که آدما میخواستن داشته باشنش !!

بغضی به گلوم چنگ انداخت دقیقا ٦ ماه که از این موضوع با خبر شدیم .....

پوزخندی به بغض توی چشمام میزنه ....

آداد : برای من مهم نیست کی باشم اما تو دلت تنگ شده ... دلت واسه بابا امیر تنگ شده !!! دلت برای جای خوابش قبل صبح . واسه بغل کردناش . واسه .....

از شنیدن این حرفا . دوباره شدم مثل یه گوله باروت ... با عصبانیت بلند شدم ... از خشم گوشه ی لبم میپرید ...

- مگه بهت نگفتم ... دیگه نمیخوام از اون چیزی بشنوم !!

از جلد چند لحظه پیشش بیرون میاد ... مثل همیشه وقتی به اینجا میرسه میخواد متقاعدم کنه تا به دیدن امیر برم ....

آداد : میدونم هرچی که تا حالا فکر میکردیم همش دروغ بود اما ... امیر برای تو پدری کرد . با لجبازی کردن نمیتونی دلتنگیتو پنهون کنی !! من دارم عذاب میکشم ...

- خفه شو ! تو بیخود میکنی که واسه من دلسوزی میکنی !

از اومدنم پشیمون شدم . داشتم از اتاق بیرون میرفتم که گلدونی . با سرعت زیاد .کناره صورتم . توی دیوار بغل چارچوب درب شکست .... صدای بلندی داشت . تمامه انرژیم خالی شد ... برگشتم به طرفش ...

آداد : تحمل ندارم اینطوری ببینمت . میفهمی ؟! ... اونا با ما خوب تا نکردن ولی ما جز یه دو رگه ی بدبخت چیزی نیستیم . نه پیش آدما جا داریم نه پیش اجنه !!

میخواستم جوابشو بدم اما یه دفعه انرژی مرموزی منو به زور وارد یه خلاء کرد .... دوباره اون پسر ... اما اینبار توی بیداری !!!

توی یه سالن والیبال تنها نشسته . هیچ کس توی باشگاه نیست .. روی صندلی ردیف آخر . تماشاچیا . با ناامیدی بغ کرده .. هنوزم نمیتونم ببینمش ... دلم میخواد جلو برم که دوباره همون انرژی منو از اونجا بیرون کشید !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نفس نفس میزدم . به آداد نگاه کردم تا ببینم اونم چیزی فهمیده یا نه ؟!! که دیدم داره توی سطل آشغال اون طرف تخت . بالا میاره ...

- تو خونه رو به گند میکشی !

با صدای این همخونه ی همیشگی و نامرئی که چند وقته مرئی شده و ما میتونیم ببینیمش ... برگشتم ...

یاسر : ما چیزی احساس کردیم . اتفاقی افتاده ؟!

یاسر مامور اطلاعات که رفتارهای مارو بررسی میکنه . یه جورایی دانشمند . یه آدم کثیف !! .. خیلی دلم میخواد بکشمش . چند بار اون اوایل خواستم این کارو بکنم اما مامورا ریختن توی خونه و حالمونو جا آوردن . تازه اون

موقع فهمیدیم . خونه پر از دوربین مخفیه !! ... یاسر مردی حدودا ٤٠ ساله با کله ایی بدونه مو . پوستی سفید . البته نه به سفیدی ما . چشمایی متوسط به رنگ عسلی که از پشت عینک به دنیا نگاه میکنن . دماغی ظریف و لبایی

خطی .....

با انزجار بهش نگاه میکنم ....

- چیزی نیست . قربان !

تنه ایی بهش میزنم و از اتاق بیرون میرم ...

روی مبل روبه روی شومینه . نشستم و با به آتیش کشیدن هیزم ها . سعی دارم خودمو آروم کنم اما اصلا نمیتونم . دلم میخواد داد بکشم . فریاد بزنم و .....

آداد : مشروب واسه همین موقع ها خوبه !!

با نفرت برگشتم به طرفش . چرا امروز دست از سرم برنمیداره ؟! ....

آداد : ما تنها آدمایی توی ایران هستیم که میتونیم انقدر راحت مست بشیم ... میفهمی که ؟!!

- دلم نمیخواد مثل تو بفهمم !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بخاطر جوابم . شروع کرد به خندیدن . بدنش میلرزید .. شیشه ی الکل توی دستشو . کمی مزمز کرد ....

آداد : چرا باز امروز .. هاپو شدی ؟!

تا کی میخواد اینطوری ادامه بده . خیلی ازش عصبانیم .. دست خودم نیست با تمامه قدرت شیشه ی مشروب توی دستش رو آتیش میزنم .از ترس شعله ها شیشه رو زمین میندازه و با عصبانیت برمیگرده به سمت من ....

آداد : دیوونه شدی ؟!!

- چیزی که عوض داره گله نداره !

آداد : پس حرفام درست بود ... دلت آتیش گرفت . غم دلتنگی دوباره جون گرفت !!

عوضی !! امروز چقدر سنگدل شده .. یاسر گوشه ایی ایستاده و به مامور کنار دستش اجازه دخالت نمیده میخواد بیشتر با خصوصیات ما آشنا بشه .. حالم ازش بهم میخوره !

همه ی این عوامل باعث میشن تا دوباره بخوام به آداد آسیب بزنم اما اینبار اون پیش دستی میکنی .. چاقویی سرگردان توی هوا . با سرعت زیاد . درست زیر گلوم جا میگیره ...

آداد : تو تنها موجودی هستی که با من هم خون ... نه توی جهنم معلومه جایی برای ما باشه نه بینه آدما !

آروم آروم چاقوی میوه از زیر گلوم پایین اومد ... با حالتی ملتمسانه و بغضی که حالا سر باز کرده بهم خیره است ...

آداد : چرا نمیفهمی که از غم چشمای تو دارم درد میکشم . این دلسوزی نیست داداش کوچولو ... تو از پوست و خون منی ... تو برادر منی !!!

منم بغضم گرفت . شاید واقعا این مشروب چیز خوبیه که باعث شده برادر سرسخت من بتونه گریه کنه ....

جلو رفتم و محکم بغلش کردم ....

فریمان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره همون خواب . انقدر ملموس هست که حتی توی بیداری هم از وحشت فریاد بکشم ....

برادرم فرهان سعی داره آرومم کنه اما من تنها چشمامو بستم و فریاد میکشم . اونقدر ترسیدم که جرات ندارم چشمامو باز کنم و ببینم کیه که داره تکونم میده ....

با احساس سوزش و درد روی گونه ی چپم . دیگه فریاد نمیکشم . تنها نفس نفس میزنم و دستمو گذاشتم روی صورتم ....

آروم آروم چشم باز میکنم .. بابا مقابلم . روی تخت نشسته و با دلواپسی بهم خیره شده .. کمی اونطرف تر جلوی در اتاق . مادرم با فرهان ایستاده هر دو نگران و خسته از این دیوونگی های من تنها نظارگرن .. اما خواهرم !!

خواهر ۵ ساله ی بیچاره ی من . پشت عروسک خرسیش . از ترس قایم شده و محکم به پیرهن مادرم چنگ زده .. چشماش از اشک پر شدن !!!

بابا : باز خواب دیدی ؟! چی دیدی ؟

برگشتم به سمت بابا .. بدترین قسمت این ماجرای وحشتناک همینه !!! ... زیاد طول نمیکشه . وقتی چشم باز میکنم دیگه یادم نمیاد که اصلا چه خوابی دیدم ؟!!!!

دهنم مثل چوب خشک شده ...

- تشنمه !

فرهان : الآن میارم .

برادرم از اتاق بیرون میره تا آب بیاره .. وقتی بابا متوجه میشه در مقابل فریبا . خواهرم . معذب شدم . از مامان میخواد تا از اتاق بیرون برن .

هنوزم سر به زیر توی جام نشستم که بابا به حرف میاد ..

بابا : بازم یادت نمیاد چه خوابی دیدی ؟

سری به معنی نه . به چپ و راست تکون میدم ... شاید اونقدر ترسناک هست که دلم نمیخواد یادم بیاد ؟!!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بالآخره فرهان با یه لیوان آب سر میرسه . اما قبل از اینکه بخواد به طرفم بیاد با عجله روی تخت خواب . چهاردست و پا . خودمو بهش میرسونم و لیوانو از دستش میگیرم ... اونقدر ولع برای آب خوردن دارم که آب از کناره

های دهنم میریزه روی پیرهنم .....

فرهان : یواش تر بخور . مگه دنبالت کردن ؟!

تازه متوجه رفتارم میشم . لیوانو . که حالا خالی شده پایین میارم .... با پشت آستین . پیرهنم . دهنمو پاک میکنم . توی همه ی این کارا با چشمایی ترسیده و خجالت زده به برادرم نگاه میکنم و اونم مثل آدمای منزجر شده از

دیدن یه صحنه ی متعفن بهم نگاه میکنه .....

بابا که میدونه این نگاه ها سرآغاز چی میتونه باشه . سعی داره همه چیزو جمع کنه ...

بابا : خیله خوب فرهان میتونی بری ! باشگاهت دیر میشه .

فرهان همون طور با لبایی جمع شده از اتاق بیرون میره ... از صدای نفس بلند بابا . برمیگردم به طرفش ...

به چشمای بی حالتم لبخند بی جونی میزنه . خوب میدونم تمام شب بیدار بود و حالا با صدای فریادهای من . چشم های تازه گرم شده اش . مجبور به تحمل بیداری شدن .....

بابا : پاشو دستو صورتتو بشور بیا صبحانه !!

اینو گفت و از اتاق بیرون رفت .....

توی دستشویی . مشغول مسواک زدن بودم . همه ی اضطراب و تشویش چند لحظه پیشم از بین رفته . همیشه اینطوریه ....

آب به دهنم میگیرم و خالی میکنم . وقتی سرمو بلند میکنم . لامپ دستشویی شروع میکنه به اتصال کردن .. هی خاموش . هی روشن . که یه دفعه تصویر یه مرد سیاه پوش توی آییه از پشت سرم ظاهر میشه . با وحشت فریاد میکشم

نگاه دانلود
www.negahdl.com

. اما همه جا تاریک شده و دیگه خبری از خاموش و روشن شدن های قبل نیست تنها تاریکی محضه !!

سعی میکنم دیگه دادوبیداد نکنم . صدای نفس های بلند خودم فضارو ترسناک تر از قبل کرده . فقط میخوام . کور مال کورمال . دستگیره ی دربو پیدا کنم . که یه دفعه . یه چیزی نرمو پنبه مانند . مثل نوازش یه دست کشیده میشه روی صورتم . دیگه تحمل ندارم با صدای بلندی فریاد (کمک . کمک !) میکشم و با تمامه توان به در ضربه میزنم و خودمو میندازم بیرون . بخاطر پارکت اتاق . پام لیز خورد و افتادم زمین . لب پایینم بدجور درد گرفت اما الآن این اصلا مهم نیست . به پشت . خودمو روی زمین میکشیدم اما تمامه حواسم به طرف دستشویی بود که بلاَخره همه ریختن توی اتاق .... خدارو شکر اینبار نه خبری از فرهان بود و نه فریبا ...!

بابا : چی شده فریمان ؟

زبونم بند اومده . مامان با نگرانی نشست کنارم . روی زمین و محکم بغلم کرد . از گرمای آغوش پر مهرش بغضم شکست ... من فقط ۱۷ سالمه و این اتفاقات منصفانه نیست ....

- یکی اونجاست ... تو ... تو دستشویی !

بابا با ناباوری به مادرم نگاه کرد . مادرم سری تکون میده و سرمو محکم تر به سینه اش فشار میده بوسه ایی روی سرم میزنه و سعی میکنه آرومم کنه ...

مامان : آروم باش مامان جان . ما اینجاییم . هیچ کس نمیتونه بهت صدمه بزنه !

به نظر همه چیز آروم شده . روی مبل . توی سالن نشستم و کیسه ی یخی که مامان داده روی لبم گذاشتم . هر دوی اونا توی آشپزخونه دارن راجع به من پچ پچ میکنن .. بیخال اوضاع با دقت به خونمون نگاه میکنم ...

یه خونه ی ویلایی که از عموی عضب بابا به ارث رسیده . وقتی از توی باغ . با اون درختای پیر و بزرگ وارد خونه میشی . سمت چپ یه سالن بزرگ هست که دوتا پنجره ی بزرگ به حیاط داره . درست کناره در ورودی . سه تا هم پله میخوره به پایین . دست راست یه آشپزخونه ی بزرگ اوپن قرار داره اما وسط این دوتا سالن با پله هایی ۱۰ تایی میره به سمت اتاق های زیر شیرونی .. ۵ تا اتاق که یکیش خالیه . سمت چپ اتاق پدر و مادرمه به همراه فریبا و سمت راست اتاق های من و

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برادرم . اتاق پنجم هم درست روبه روی پله هاست ... اتاق هر کدوم از ما توی یه راهرو قرار گرفته ... پایین این پله های ۱۰ تایی هم یه در به داخل گاراژ هست . گاراژ دوتا در داره . یکی از حیاط و یکی هم از داخل خونه . هر کدوم از اتاق ها هم یه ایوان با حمومو و دستشویی داره ....

با شنیدن صدای نیمه بلند مامان تمامه حواسم میره به سمت آشپزخونه ....

مامان : حتما باید ببریمش پیش دکتر افشار !

بابا :آروم تر سارا !! من بهش قول دادم دیگه هیچ وقت برش نگردونم به آسایشگاه !

مامان : آسایشگاه نه اما دکتر که لازم داره .. حالش خوب نیست علیرضا . نمیبینی بچه ام داره آب میشه !!

بابا : اون بچه ی منم هست اما . سارا جان به حد کافی هر روز داریم قرص آرامبخش به خوردش میدیم !

هق هق مامانم از جواب های بابا بلند میشه ... دلم گرفت . بیچاره مامان و بابا حتما از دست من خسته شدن اما من دلم نمیخواد اذیتشون کنم . اصلا نمیدونم چرا اینطوری میشم ؟!!!

آی هان :

سر میز شام هر دو . مقابل هم نشستیم . همش دنبال یه بهانه میگردم تا بتونم بحث خوابمو پیش بکشم . اونقدر فکرم درگیر اون پسر هست که از خواب و خوراک افتادم ....

آداد خیلی بی تفاوت داره غذا میخوره . هیچ وقت از حرف زدن سر غذا استقبال نمیکنه . اما من مجبورم باید شروع کنم ...

– آداد ؟

بدون این که سر بلند کنه با یه صدای خسته میگه ...

آداد : چیه ؟

– باید بریم دنبالش !

آداد : دنبال کی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– چند وقته دارم یه خواب تکراری می بینم اون روز . وقتی گلدونو توی دیوار شکستی هم توی بیداری منو کشید به سمت خودش !! ... تو احساسش نکردی ؟

با چشمایی نیمه خمار سر بلند کرد . لبخند تلخی گوشه ی لبش بود ...

آداد : واسه همینه که مست میکنم ... چون دلم نمیخواد چیزی بشنوم !

– واقعا با مست کردن نمیشنوی ؟

آداد : چرا ! .. چرا می شنوم اما میزارم به پای توهم الکل !!

– اون پسر کمک میخواد باید بریم دنبالش !

آداد : که چی بشه ؟ میخوای یه موش جدید به آزمایشگاه ارتش اضافه کنی ؟!

– اون کمک میخواد ؟ ... داره عذاب میکشه !! ... در ضمن اون از تو کمک میخواد اما تو به صدای فریادش توجه نمیکنی این باعث میشه بیاد سراغ من !!

آداد : بعد یه مدت صداشو میبره !!

– آداد ؟؟

آداد : بس کن آی هان !!! .... کی میخوای از خواب دروغی که بهت گفتن بیدار بشی !! ... تو آتروپات نیستی !

اینو گفت . با عصبانیت . و بعد بلند شد رفت .. لعنت به این همه سماجت . بعد به من میگه زندگیو ول کردم . ولی من دست بردار نیستم ....

صبح فردا یاسر اومد به خونه گرچه اینجا بیشتر خونه ی اونا بود تا خونه ی من و آداد ! ...

آداد یه موسیقی ترکی از رافت گذاشته بود و داشت با شیشه ی مشروبش می رقصید . منم روی مبل مقابلش نشسته بودم و به اون پسر فکر میکردم اینکه چطور آداد رو برای فرار راضی کنم ...

مثل یک کتاب قطور رمان

زمانی که تو رفتی

چاره ای نمانده

نگاه دانلود
www.negahdl.com

ذهنم به هم میریزد

نمی توانم راحت باشم

روحیه ام نابود میشود

جانم آزار می بیند

تو نمی دانی دیگر چه ها

ببین چه می گویم ، پنهان نمیکنم

بی تو زندگی کردن

بسیار سخت است برایم

هر آن درونم هستی

هر آن در قلبم هستی

تو را دوست دارم

دوستت دارم

بی تو نمیتوانم زندگی کنم

بی تو نمی توانم باشم

بی تو زندگی کردن عذاب است

هر آن درونم هستی

هر آن در قلبم هستی

تو را دوست دارم

دوستت دارم

و آن زمانی می رسد که

اکنون آن زمان

نگاه دانلود
www.negahdl.com

من نمی توانم زندگی کنم

می دانی کدام حالتت را دوست دارم

عزیزم؟

کمی نوشیدنی

حالت را برایم می گویی

بعد از حال می روی

نگاه عمیقت

خوشحالی که در چشمانت است

زمانی که مرا در آغوش می گیری

بعد می پرسی

چقدر دوستت دارم

زمانی که تو رفتی

جسارتی برایم نمی ماند

خیال هایم تمام نمی شود

سوال ها تمام نمی شود

غم و اندوهم پایان نمی گیرد

آن فکرها و غم ها

ببین چه می گویم ، پنهان نمی کنم

بی تو زندگی کردن

بسیار سخت است برایم

هر آن درونم هستی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هر آن در قلبم هستی

تو را دوست دارم

دوست دارم

_____متن اصلی

Sen bilemezsin ne çektiriyor

Yokluğun bana sevgilim

Bitmez sorular uzar geceler

O düşünceler üzüntüler

Sen gençliğimin büyük parçası

Sen gençliğimin anlamı

Biz neler neler yaşadık beraber

Kalın bir roman kitap gibi

Sen gittiğin an

Çaresiz kalır aklım karışır

Rahat edemem

Moralim bozulur canım sıkılır

Sen bilemezsin daha neler

Bak ne diyorum gizlemiyorum

Sensiz yaşamak zor geliyor bana

Her an içimdesin her an kalbimdesin

Seni seviyorum seviyorum

Sensiz yaşıyamam sensiz hiç olamam

Sensiz yaşamak zor geliyor bana

Her an içimdesin her an kalbimdesin

نگاه دانلود
www.negahdl.com

Seni seviyorum seviyorum

Ve o an gelir de

İşte o an ben yaşıyamam

Hangi yönünü çok seviyorum

Biliyor musun sevgilim

Biraz içince onar dönünce

Anlatınca bana o halini

Sonra dalınca derin bakışınca

Gözlerindeki o sevinç

Bana sarılnca onar sorunca

Ne kadar seni sevdiğimi

Sen gittiğin an biter cesaretim

Uzar hedeflerim hayallerim

Bitmez sorular dinmez kederim

O düşünceler üzüntüler

وقتی موسیقی تموم شد با صدای کف زدن های یاسر هر دو برگشتیم به عقب ...

یاسر : گرچه نمیفهمم از کجا یاد میگیری اما خیلی خوب میرقصی !!

آداد پوزخندی زد بعد با حالتی از عشق و مستی جواب داد (وقتی بتونی توی آتیش برقصی ... وسط جهنم ... دیگه میشیییییی . یه استاد رقص !!) بعد بلند بلند شروع کرد به خندیدن ...

دلیل این کاراشو نمیفهمم !! ..... یاسر با چشمایی به خون نشسته تنها به آداد خیره شده بود که بالآخره لب باز وقتی موسیقی تموم شد با صدای کف زدن های یاسر هر دو برگشتیم به عقب ...

یاسر : گرچه نمیفهمم از کجا یاد میگیری اما خیلی خوب میرقصی !!

آداد پوزخندی زد بعد با حالتی از عشق و مستی جواب داد (وقتی بتونی توی آتیش برقصی ... وسط جهنم ... دیگه میشیییییی . یه استاد رقص !!) بعد بلند بلند شروع کرد به خندیدن ..

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دلیل این کاراشو نمیفهمم !! ..... یاسر با چشمایی به خون نشسته تنها به آداد خیره شده بود که بالآخره لب باز کرد ...

یاسر : هر چقدر هم مستی کنی نمیتونی از زیر بار مسئولیتهات فرار کنی !!!

- منظورت چیه ؟

برگشت به سمت من اما هنوزم عصبانی بود ....

یاسر : توی تبریز دو تا مجتمع از زمان های جنگ هست که به بهانه ی وجود جن .کسی اونجا زندگی نمیکنه هیچ کارگری هم حاضر نیست اونجا کار کنه . بدجوری چهره ی شهرو خراب کرده .. میخوام برین اونجا و مشکلو

بررسی کنین !!

خندم گرفت . انگار داره به سربازاش دستور میده ....

- من و برادرم هیچ کاری برای شما نمیکنیم !!

بلند شدم تا برم که یاسر با حرفاش مانعم شد ...رد ...

یاسر : هر چقدر هم مستی کنی نمیتونی از زیر بار مسئولیتهات فرار کنی !!!

- منظورت چیه ؟

برگشت به سمت من اما هنوزم عصبانی بود ....

یاسر : توی تبریز دو تا مجتمع از زمان های جنگ هست که به بهانه ی وجود جن .کسی اونجا زندگی نمیکنه هیچ کارگری هم حاضر نیست اونجا کار کنه . بدجوری چهره ی شهرو خراب کرده .. میخوام برین اونجا و مشکلو

بررسی کنین !!

خندم گرفت . انگار داره به سربازاش دستور میده ....

- من و برادرم هیچ کاری برای شما نمیکنیم !!

بلند شدم تا برم که یاسر با حرفاش مانعم شد ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسر : دلیل این همه نفرتت رو نمیفهمم !!

با عصبانیت برگشتم به طرفش ...

- نمیدونی یا خودت رو زدی به اون راه ... شما زندگی مارو خراب کردین برای خاطر خودتون .. ببین با ما چی کار کردین !!

یاسر : بارها بهت گفتم تقصیر ما نبود . ما فقط شنیدیم که مادر شما از یه جن حامله شده . باورش سخت بود پس صبر کردیم تا برادرت به دنیا بیاد وقتی دیدیم راسته مادرت فرار کرد . درحالی که تورو باردار بود . بعدشم که امیر

عاشق مادرت شد و حاضر شد بخاطر این مساله تمامه این مدت به جای یه مامور از تو مراقبت کنه !!

- خیلی خوب تا اینجا شماها بی تقصیر . بهم بگو چرا منو برادرمو از هم جدا کردین .. هان ؟!

یاسر : ما فقط میخواستیم ببینیم شرایط توی نیروهای شما تاثیر میزاره یا نه !!!

انقدر راحت از این موضوع حرف میزد که باعث میشد از عصبانیت منفجر بشم . واسه اینکه خونه رو به آتیش نکشم باید خودمو خالی میکردم ...

- بهت قول میدم خودم یه روز بکشمت یاسر !!

تمامه این مدت آداد ایستاده بود و به من و یاسر نگاه میکرد . خواستم برم که یه دفعه جرقه ی یه نقشه توی ذهنم . باعث شد بایستم ....

- قبوله !!

یاسر با تعجب برگشت به طرف من ...

یاسر : تو که الآن گفتی ... ؟!

- گفتم که قبوله اگه ناراحتی دوباره جوابمو منفی کنم !؟

یاسر : نه .. نه .. اما چرا ؟!

- خوب ما باید با خانواده ی پدریمون آشنا بشیم !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسر : باشه قبوله .... شب میایم دنبالتون !!

- نمیخواد اینجوری جلب توجه میکنین اونا بیرون نمیان . خودمون میریم !

یاسر که از این همه تغییر من شوکه بود با همه ی شرایط موافقت کرد . تنها موقع رفتن یه سوالی ازش پرسیدم ...

- اون مرد که میگفت دائی ماست کی بود ؟!

یاسر : اون دو رگه نبود .. فقط میتونست ببینه . نه مثله بقیه !

- منظورت چیه ؟

یاسر : خوب آدمایی هستن که اجنه رو میبینن ولی آدمای عادی نمیتونن . اون شمارو با این قیافه نمیدید . نمیدونم چی دید که حاضر شد اون کارو بکنه ....

اینو گفت و رفت .... با صدای آداد که روی مبل نشسته و سیگاری بینه انگشتاش در حال سوختنه . برگشتم ...

آداد : خوب بگو ببینم نقشه ات چیه ؟!

ابروهامو دادم بالا و لبخند شیطانی بهش زدم .....

نگاهی به دور و بر انداختم وقتی چشمم به بوفه ی شیشه ایی مشروب افتاد رفتم به سمتش . شیشه های الکلی که بیرون بود گذاشتم توی بوفه و بعد دربشو قفل کردم ...

آداد : الآن داری چی کار میکنی ؟

با لبخند . در حالی که کلید کمد توی دستم بود برگشتم به طرفش ...

- برای امشب باید هوشیار باشی لازمت دارم !

آداد با کلافگی بوفی کشید و به کلید توی دستم اشاره کرد ...

آداد : به نظرت اگه اونو برداری . من دیگه نمیتونم مشروب بخورم ؟!!

به کلید توی دستم نگاه کردم راست میگفت . هیچ در بسته ایی به لطف قدرتی که داشت . براش وجود نداره ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- حواسم نبود . لطفا نخور . باشه ؟!!

پوزخندی بهم زد و سرشو از روی تاسف تکون داد .. با عصبانیت به حرکاتش نگاه میکردم . داره منو مسخره می کنه ...

آداد : تو از من خنگ تری !!!

این حرفش باعث شد برم سر فاز تهدید ....

- راست می گی پس بهتره همه رو آتیش بزنم .. نظرت ؟؟

این بار جدی شد . ابروهاشو داد بالا . لباشو غنچه کرد و بعد لبخند پهنی روی صورتش نشوند ....

آداد : این که دیگه عصبانیت نداره . باشه !!! کل امروز مشروب تعطیله . خوبه ؟

لبخند رضایت بخشی زدم .....

آداد : خوب حالا بگو نقشه ات چیه ؟ چرا به امشب رضایت دادی ؟!

خوب اینجا نمیشد حرف زد اونا حرفای مارو میشنیدن . پس همه چیزو انکار کردم . امیدوارم متوجه پارازیت های ذهنم بشه .....

- از کدوم نقشه حرف میزنی ؟!!! گفتم که میخوام با فامیلای پدریم آشنا بشم ...

چشمای متعجبش گرد شدن ولی زیاد طول نکشید که دو هزاریش افتاد . با صدای بلندی گفت ...

آداد : میخوام برم بیرون . تو هم میای ؟!!

با اشتیاق قبول کردم .. هر دو رفتیم توی اتاق هامون تا برای رفتن آماده بشیم .....

هوای گرم و خشک تابستونای تبریز . به یه لباس خنک نیاز داره ... با کلافگی کمد لباسامو زیر و میکنم ... یه پیرهن سفید آستین بلند برمیدارم تا نور خورشید پوست سفیدمو نسوزونه چون وقتی آفتاب انقدر مستقیم به پوستم

میخوره . میخواد تاول بزنه ! شلوار کتان کاغذی به رنگ تیره ی آبی نفتی هم می پوشم با یه کلاه کاسکت سرمه ایی . کفشای تابسونی بند بندی به پا می کنم و به خودم برای آخرین بار توی آیینه یه نگاهی میندازم .. سفیدی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوست سینه ام از یقه ی هفت پیرهن معلومه اما با سفیدی لباس زیاد تفاوتی نمیکنه و در اخر این چشمها . گاهی وقتا خودشونم افسون چشمای توی آیینه می شن !!! ..... با صدای داد و بیداد آداد دل از آینه می کنم و میرم بیرون ...

توی ماشین منتظرم نشسته .. هنوزم داره سیگار دود می کنه . خیلی نگران سلامتیشم ... نشستم توی ماشین . با زدن ریموت . درب حیاط باز شد و آداد مثل همیشه با آرامش پاشو روی پدال گاز فورد موستانگش فشار میده و ما از

خونه بیرون میریم ....

سکوت عجیبی توی ماشین حاکم بود و من به نیم رخ آداد خیره بودم .. یه پیرهن آستین بلند خاکستری پوشیده که مثل لباس ملوانا . یقه ی لباس یه طرفه به شونه اش . با دکمه های بزرگی بسته شده . دکمه ی آخرشو نبسته و

گوشه ی یقه آویزونه سینه اش شده . با یه شلوار سفید کتان و مثل من کفشای بندی . تابستونی ....

آداد : اگه دید زدنت تموم شد . بگو نقشه ات چیه ؟!!

خنده ام گرفت . بلند بلند قهقهه زدم و به روبه روم برگشتم ...

آداد : چیه ؟

- هیچی !!

آداد : مسخره بازی تموم کن .. بگو چی کار میخوای بکنی ؟!

- چشمات توی این آفتاب درد نمیگیره ؟!

آداد : نه خوبه !

حالا که همه چیز خوبه باید برم سر اصل مطلب ....

- امشب بهترین وقته واسه فرار از دست اینا !! ... میخوام برم سراغ اون پسره !

آداد : چرا انقدر اون پسر برات مهمه ؟ اصلا واسه چی میخوای فرار کنی ؟

با ناراحتی برگشتم به طرفش ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– تو راست میگی من خنگم !! اما اونقدر خنگ نیستم که نفهمم درد تو چیه ؟!

آداد : درد من تویی !!!

– نه من نیستم . من بهونه ام ... تمام عمرت تنها چیزی که ازش لذت میبردی آزادی محض بود ولی حالا مثله یه پرنده ی آزاد و وحشی . اسیر قفس شدی !! میخوام آزادت کنم قبل از اینکه گوشه ی این قفس خودتو بکشی ... اون

پسر به ما میگه ما چی هستیم ... شاید بفهمیم مامان آخرین لحظه چی میخواست به ما بگه ؟! ... یه احساسی بهم میگه همه ی جواب ها اونجاست حتی آمول !!!

آداد : پس بگو ؟ ... فیلت یاد هندستون کرده !!

– اسم اون توی شناسنامه ی منه آداد !! ... بهم کمک کن خواهش میکنم فقط این یه بار !

آداد : چرا باور نمیکنی که همه ی اون حرفایی که قبلا شنیدی دروغ بود ؟!

– چون دروغ نیست . چون باور نمیکنم پیرزن روبه مرگ هم مامور باشه ... مادر امیر منو به اسم آتروپات صدا کرد !!

اینبار با قیافه ایی گرفته بهم نگاهی انداخت . دوباره برگشت به طرف خیابون . داشت فکر میکرد . همیشه وقتی فکر می کرد پوست گوشه ی لبشو میکنه ! ...

آداد : قبوله اما به یه شرط ؟!

– چه شرطی ؟

آداد : تکلیف امیر بیچارو مشخص کن . خسته شدم از اینکه ببینم هر شب داره جلوی خونه . توی ماشینش .کشیک میده تا از دور تورو ببینه !

تا حالا ندیده بودمش .. چرا انقدر داره برای امیر پافشاری میکنه؟ هر چی هست مجبورم قبول کنم ...

– باشه ...

آداد : خوبه ... حالا نقشه ات واسه فرار چیه ؟!

– نقشه ایی ندارم !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آداد : خودم حلش میکنم . رفیق فابریک زیاد دارم !

- تو که گفتی همشون مامورن ؟!

آداد : شیما نمیتونه مامور باشه !!

هر دو بلند بلند خندیدیم .. راست میگه شیما نمیتونه مامور باشه ....

فریمان :

چند روزی از اون صبح گذشته . همه سعی میکنن حرفی به میون نیاد تا شاید من توی آرامش بمونم . خودمم سعی میکنم دیگه کاری نکنم که مادر و پدرم عذاب بکشن و یا خواهر کوچیکم بترسه . گرچه هنوزم دارم اون خوابو

میبینم . مردی توی ایوون اتاقم با بال های بزرگ سیاه رنگ که بالا تنه ایی برهنه داره و نفس آتشین مردی داخل اتاق که دنیای خوابمو با فریادش . ویرون می کنه .....

با صدای داد و بیداد فریبا از بیدار میشم ...

فریبا : داداش فرمان . داداش فرمان ؟!

میدونم اگه جوابشو ندم همین طور میخواد ادامه بده .. با کلافگی چشم باز می کنم اما نور اتاق زیاد و چشمامو میزنه . از این حالت عصبانی میشم . کی پرده های اتاق منو کشیده ؟! از این کار متنفرم . نور چشمامو میسوزونه ...

- چرا خونه رو گذاشتی روی سرت فریبا ؟!

فریبا : داداش فرمان پاشو . فشوار خراب شده . الآن تولد نیکا دیر میشه . باید به موهام فشوار بزنم !!

چرا انقدر دختر بودن حس خوبی داره !!؟

بلند شدم و روی تخت نشستم . با کلافگی سشوارو از دستش گرفتم و سر سری نگاهی بهش انداختم ...

- برو پیچ گوشلی بیار .

نگاه دانلود
www.negahdl.com

بدو بدو از اتاق زد بیرون . اونقدر عجله داره که توی راهرو خورد به فرهان . صدای فرهانم دراومد ....

فرهان : یواش تر دختر !!

خنده ام گرفته از رفتار این موجود دو پا . تا بچه است از نبود پدر و مادرش کیف میکنه اما تا بزرگ میشه بدون اونا از این دنیا میترسه . شاید این فقط راجع به دو پایی مثل من صدق میکنه ! .....

دوباره با سر و صدا اومد توی اتاق ...

فریبا : بیا داداش فرمان !!

- اسم من فریمان . یاد بگیر . بعدم برو صبحانه ات رو بخور من درستش می کنم از دوشاخشه !

فریبا : ساعت ۱۲ . من صبحانه خوردم . زود باش دیرم شد !!

اینو گفت دوباره دوید بیرون ... ابروهامو دادم بالا و مشغول کارم شدم . مطمئنم دفعه ی بعد که برگرده اگه سشوار درست نشده باشه کله ی منو میکنه !! ....

همه ی اهل خونه حسابی خسته شده بودیم ازبس که فریبا استرس و شوق داشت تا اینکه بالآخره بابا . فریبا رو برد به مهمونیش . نفس راحتی کشیدیم .. انگار داره میره مهمونیه ملکه الیزابت !! ...

دوباره همه برگشتیم سر زندگی عادیمون . فرهان امروز تمرین نداشت آخه اون توی تیم ملی جوانان .کشتی . وزن ۷۵ کیلو . فعالیت داره . مادرم دبیر ریاضی که از وقتی من اینطوری شدم فقط تدریس خصوصی می کنه و پدرم

... پدر من یه محافظ . محافظ کاخ ریاست جمهوری . گرچه خونه ی ما توی شمال اما کار پدرم تهران . بیشتر وقتا خونه نیست .. این فاصله هم بخاطر امنیت خود ماست ....

توی اتاقم داشتم با لب تاپ اینترنتگردی میکردم که تلفن همراهم زنگ خورد . مهرانه !!! ...

منو مهران از ۵ سالگی با هم دوستیم . تا حالا کسی مارو جدا از هم ندیده . البته چند وقتی نمیدونم سرش به چی گرم شده . یاد من نمی یوفته ....

- الو ؟ سلام مهران نیستی بی معرفت ؟!

مهران : سلام چطوری فریمان ؟ .. بیا سر کوچه تو همون کافی شاپ همیشگی کارت دارم !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- باشه الآن میام ..

صداش اونقدر واضح بود که انگار مقابلم نشسته . هیچ صدای اضافی هم از پشت تلفن به گوش نمیرسید ....

از اشتیاق دیدن مهران سریع یه شلوار کتان سیاه به پا کردم با همون تیشرت گشاد خاکستری توی خونه . از اتاقم زدم بیرون ...

- مامان من میرم بیرون .

مادرم با تعجب سر از کتاباش بلند کرد . عینک روی چشمشو برداشت ...

مامان : کجا مامان جان ؟!

- مهران زنگ زد گفت بریم کافی شاپ .

فرهان که توی آشپزخونه داشت آب میخورد با تعجب و صدای بلندی گفت (کدوم مهران ؟)

لبخندی به سوالش زدم . مگه من با چند تا مهران دوستم که از این حرفا میزنه . اصلا من فقط یه دوست دارم !! ...

- خوب معلومه دیگه مهران خاله آشا !

خاله آشا و مهران زرتشتین . اما آدمای خیلی خوبی هستن . پدر مهران مهندسه نیروگاهه و مادرش با مادرم دوستای صمیمی هستن . البته مهران مثل من نیست اون تک فرزند ...

مامان که از شنیدن این جواب شوکه به نظر میرسید بلند شد اومد به طرفم . توی چند قدمیه من ایستاد ...

مامان : اما مامان جان کافی شاپی که تو ازش حرف میزنی توی تهرانه .. ما الآن توی چالوس زندگی میکنیم !

حرف مامان باعث شد گیج بشم . نگاهی دقیق به اطراف انداختم . آره خوب اینجا اون خونه ی قبلی نیست . پس چرا مهران ....

- مهران خبر نداره ؟!

مامان که نمیدونست چی بگه . فرهان پیش قدم شد ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

فرهان : خوب معلومه که نه . آخه وقتی ما از اونجا رفتیم اونا هم یه ماه قبلش از ایران رفتن !!

- پس برگشته ! ... یعنی من توی این مدت بهش نگفتم ما اومدیم اینجا ؟! ... چرا از سف مهران چیزی یادم نمیاد ؟!!

فرهان با صدای بلندی . از ترس . آب دهنشو قورت داد و مثل مامان بهم نزدیک شد . رفتار هردوشون عجیب شده و داره منو نگران میکنه ...

فرهان : از کجا معلوم که مهران باشه که بهت زنگ زده ؟!

- من صدای رفیق فابریکمو میشناسم !!

داشتم عصبی میشدم که مامان لب باز کرد ...

مامان : اون نمیتونه بهت زنگ بزنه . تو هم نمیتونستی بهش بگی که ما اومدیم شمال !

- چرا مگه کجا رفته ؟! یعنی اینترنت نداشت ؟!

مامان : بیا بشین پسرم . رنگت پریده !

- من حالم خوبه مامان پس میرم بهش زنگ بزنم . بگم ما تهران نیستیم !

فرهان : صبر کن !

برگشتم به طرف فرهان ... چرا انقدر مضطربن ... چرا حرفیو که میخوان بگن . نمی زنن ؟ .....

فرهان : نمی تونی بهش زنگ بزنی !!

- چرا ؟

مامان : چون مهران ۱۰ سال پیش توی یه تصادف . تو کوچه ی خودمون پیش چشمای تو .... کشته شد .... خاله آشا هم واسه همین از ایران رفت .. ما هم بخاطر همین اومدیم اینجا تا حال تو بهتر بشه ... !

با دهنی باز به حرفای مادرم گوش می کردم ... چقدر تند تند داشت حرف میزد ! .. اصلا چی میگه ؟! ... من الآن با مهران حرف زدم !!! .....

فرهان : مگه میشه یادت رفته باشه ؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

گیج بودم . هیچی یادم نمیاد . اینجا چه خبره ؟ خودم الآن پای تلفن باهاش حرف زدم !! .. دهنم مثل چوب . خشک شده .. نمیدونم چی باید بگم . با تنفسی آروم و بدنی سست شده همین طور روی پله ها ایستادم که فرهان

آروم آروم بهم نزدیک میشه ...

فرهان : بیا بشین . حتما یکی خواسته سر به سرت بزاره !

هیچ صدایی برام مفهوم نبود فقط میخواستم یکی به سوالاتم جواب بده ...

- من از اون موقع قاطی کردم ؟!

حالا دیگه اشکای مامان صورتشو خیس کرده . دوباره با التماس و نگرانی بهم خیره شده .....

مامان : نه مامان جان تو سالمی پسرم !! فقط آروم باش .

کم کم دیدم تار شد نمیتونستم واضح اطرافمو ببینم .. خیلی ترسیدم . زبونم بند اومده ! توی قلبم بلند فریاد کشیدم (کمکککککککککککککک !) . احساس کردم همون مرد بالدار مقابلم ایستاده این بار بال های سیاهش

بزرگتر از قبل به نظر میرسید . یه احساسی بهم می گفت نمیزاره اتفاقی برای من بیفته . همش تلاش میکردم دیدم صاف بشه تا بتونم قیافشو ببینم اما دیگه تحمل نداشتم . نفهمیدم کی چشمام سیاهی رفت .....

آداد :

از وقتی بهش گفتم کمک می کنم تا بره دنبال اون پسر . خیلی بهتر شده . خوشحاله ولی بازم به هر دری میزنه تا بفهمه من چرا انقدر خودمو توی دود و الکل غرق کردم ؟! ...

دنیای عجیبیه چون منم تمامه تلاشمو می کنم تا اون متوجه نشه که من چه دردی دارم ! ...

میخواد راجع به آخرین پیغام مادرمون بفهمه . راجع به اینکه واقعا کیه ؟ و باید چی کار کنه ؟ می خواد بدونه جایگاه دو رگه ها کجاست ؟؟ چیزی که من اصلا دلم نمیخواد بدونه !!

اما انگار نمیشه از دست سرنوشت فرار کرد ... چیزی که مقدر شده باید برای (الهگان جهنم) اتفاق بیفته !! ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

توی ماشین منتظر نشستم تا با امیر حرف بزنه . تنها کسی که بعد از من مطمئنم مراقبشه . امیر حافظه !!! شاید بهتر بود آیناز نمی مرد !!! ...

توی افکار خودم بودم که یه دفعه نیرویی منو به سمت خودش کشید . قبلا بخاطر مستی انقدر واضح ندیده بودمش اما حالا خیلی واضحه ...

پسری جوون . لاغر اندام با چشمایی عجیب . یالای پله های یه خونه که یه دفعه از هوش رفت . همین طور داشتم نگاهش می کردم که صدای گربه ایی باعث شد . در عرض چند ثانیه خودمو توی حیاط ببینم . گربه ی سفید . لاغر اندام

کناره یه استخر خیلی بزرگ . پوشیده از برگ . خوابیده بود . چشمای گربه باعث شد با وحشت از خلاء خودمو بیرون بکشم ...

نفس نفس میزدم . باورم نمیشه تا حالا همچین چیزی ندیدم .. هر کدوم از چشمای گربه به یه رنگی بود . یکی عسلی و اون یکی آبی .. با اون دندونای نیش بلندش ....

با دستی که روی شونه ام نشست . وحشت زده از خیال چشمای گربه بیرون اومدم . تمام بدنم خیس از عرق و از همه بدتر ضربان تند قلبم بود ! اونقدر وحشت زده و مبهوتم که نفهمیدم آی هان کی سوار شد ...

آی هان : چته چرا همچین می کنی ؟!

آب دهنمو قورت دادم . نمی دونستم چی باید بگم و چه عکس العملی نشون بدم ... همین طور خیره به چشمای آی هان بودم .....

آی هان : گمونم بهتره امشب نریم سراغ ساختمونا !!

اوضاع اصلا خوب به نظر نمیرسه . ماجرای اینبار مطمئنم خیلی بزرگتر از سری های قبله .....

- نه میریم ..... فقط کاش .....

آی هان : فقط چی ؟

- فقط کاش .. بیخیال این پسر می شدی !!

آی هان : زیر حرفت نزن آداد !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جوابی نداشتم بدم . نمیدونم چرا بعد قضیه ی قلعه انقدر ازش پنهون کاری میکنم ... عرق پیشونیمو پاک کردم . قبل از حرکت سیگاری بینه لبام آتیش زدم و از جلوی در خونه ی امیر حافظ راه افتادم سمت قهوه خونه ی

خصوصی یکی از بچه ها ....

آی هان :

توی مدتی که . تو ماشین تنها بود . نمیدونم چه اتفاقی افتاده که خیلی مضطرب و ساکت شده .... اصلا نمیزاره ۵ دقیقه از تموم شدن سیگار قبلیش بگذره . بلافاصله یکی دیگه آتیش می زنه . حواسشم به بازی پاسور نیست .. همین

طور داره میبازه اما بازم ادامه میده !! .....

دیگه تحمل این همه دود و دم رو ندارم . اینجا زیر زمین یه رستوران که این قسمت خصوصی و مخصوص اعضاست .. میزای گرد چند تا تو فضای محیط گذاشته شده که سر هر میز چند تا مرد نشسته و دارن بین مشروب و سیگار

باهم سر بازی پاسور شرط بندی می کنن ....

بلند شدم و رفتم کناره آداد ....

- پاشو بریم خفه شدم اینجا !!

آداد : بیا این سوییچ تو برو من میام .

کلافه شدم خیال می کنه من بچه ام . برم که خودشو تو الکل خفه کنه . بعد بگه امشب نمی تونه فرار کنه ؟!!!! ...

- همین الآن بلند میشی یا .... ؟!

میدونم منظورمو میفهمه . پوک آخرشو به سیگار تموم شده اش میزنه و بلند میشه .. چشماش قرمز شدن ...

قبل از راه افتادن میخواد سیگار دیگه ایی روشن کنه که با فریاد پاکت سیگارو از دستش میگیرم ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- بسه هر چی هیچی نمیگم !!

پاکتو با خشم مچاله کردم و از پنجره ی ماشین انداختم توی جوب ..... چیزی نگفت و راه افتادیم .....

توی خونه یه غذای سریع درست کردم و رفتم توی اتاقش ... چشماشو بسته بود و آروم روی تخت دراز کشیده . چه عجب اینبار به شکم نخوابیده ؟!! ....

آداد : واسه اینکه بیدارم ... از همه مهم تر مست نیستم !!

- باز رفتی توی ذهن من ؟!

آداد : نه بابا ... داشتم رد میشدم شنیدم !

- پاشو خودتو لوس نکن ... بیا یه چیزی بخور ... بعدش وسایلتو جمع کن !

آداد : واسه امشب جدی مگه نه ؟!

با چشمایی ریز شده دقیق شدم توی صورتش . از حادثه ی قلعه به این طرف نمی تونم به ذهنش نفوذ کنم .. یه دیوار آهنی کشیده ....

- کاش میفهمیدم چی توی سرت می گذره ؟!!

چشماشو محکم با انگشتای دست چپ اش فشار داد و با صدای خسته ایی جوابمو داد .....

آداد : اصلا ولش کن .... هر چی تو بگی !

بعد از غذا رفتم به اتاق خودم و وسایلمو جمع کردم . چند دست لباس یه قاب عکس از مراسم عقد که همه توش بودن و یه عکس دو نفره ی برادرانه ! ... امروز به امیر گفتم (دنبالم نیاد . فقط منتظرم بمونه . خودم برمیگردم

پیشش اما قبل از برگشتن باید خیلی چیزارو بفهمم !!) ....

نفس عمیقی میکشم و سعی میکنم تا قبل از رفتن کمی بخوابم ....

فریمان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با احساس گرمای شدید چشم باز می کنم . هنوزم نمی تونم اطرافمو خوب ببینم . صدای مچاله شدن دستمالی خیس . توی کاسه ی آب . برام خیلی آشناست !! ... این علامت تب ... من دوباره تب کردم و پدر و مادر بیچارمو توی

دردسر انداختم .....

گرمای تنم اونقدر زیاد هست که دیگه نمی تونم مرز اوهام و واقعیتو تشخیص بدم . چون مغزم داغ کرده .....

صدای آرومی توی خلاء از دنیای تاریک من بلند میشه . نمی تونم بفهمم مرد یا زن تنها چیزی که می شنوم همینه (آتروپات !!! .... داره میاد ! .... آتروپات !!! .... فریمان ...) ....

کلمات نا مفهوم و در حال تکرار که منو هم وادار میکنه تا تکرارشون کنم .....

بوسه ی گرم مادرم روی پیشونیم . باعث میشه تا به سمت مادرم بگردم اما نمیدونم چرا میخوام مادر هم این کلماتو بشنوه ...

- آتروپات ..... آتروپات !!

صدای گریه های مادرم بلند میشه . اینبار گرمای دست پدرم که دستمو گرفته و باعث میشه سر بچرخونم به طرف دیگه .... از این همه گرما جونی برای حرف زدن . برام نمونده .....

بابا : آروم باش فریمان ... داری خواب میبینی پسرم !!

دلم میخواد بهش بگم . خواب نیست من صداهارو میشنوم . اوضاع خوب نیست بابا ! یکی داره میاد که منو آزار بده !!!! .....

- آتروپات !! ... داره میاد ... می شنوی ؟!

بابا : آتروپات کیه فریمان ؟؟ .. آتروپات کیه ؟

خودمم نمی دونم پدر ! خودمم نمی دونم آتروپات چیه یا کیه ؟ فقط دارن بهم می گن . که اون میاد !! ... انگار مسئول اومدنش منم ! و به جرم این اومدن دارن منو مجازات می کنن ؟!! .... تمام بدنم زیر کوله بار سنگینی از فشار

در حال له شدنه . همین باعث می شه خیلی زود از بیداری خسته بشم .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پلکام دارن سنگین می شن . همه چیز پشت پرده ایی از ابهام در مقابل چشمانم در حال محو شدنه که دوباره می بینمش . همون جای همیشگی که توی خوابهام می ایسته ... توی ایوون ! با اون بال های بزرگ سیاه رنگش ....

دست خیسمو از توی دستای مادرم بیرون می کشم . دلم می خواد . اون بال های بزرگو لمس کنم . اما دنیام توی تاریکی از جهنم فرو میره .....

نمی دونم چقدر گذشته اما وقتی چشم باز می کنم همه جا تاریک شده . تنها چراغ خواب کناره تختم روشنه و پدر و مادرم که با خستگی کناره من خوابیدن ... خیلی تشنه ام ! بخاطر این تشنگی گلوم خشک شده که باعث می شه

سرفه ایی بکنم ....

مادرم سراسیمه بیدار میشه ....

مامان : بیدار شدی مامان ... حالت خوبه پسرم ؟!

- تشنمه !!

مامان از پارچ آب . لیوانی برام پر می کنه که از صدای شر شر آب پدر هم . بیدار میشه ...

بابا : فریمان ؟

با کمک بابام . کمی آب می خورم و دوباره دراز می کشم ....

بابا : حالت بهتره ؟!

مامان : قربونت برم جاییت درد نمی کنه ؟! ... اگه فرهان نبود از پله ها .....

جمله اشو ادامه نداد . آخه هق هق اش بلند شده بود .....

ولی من اونقدر خسته بودم که انگار از یه جنگ طولانی برگشتم .. نفهمیدم چشمام کی دوباره گرم شد .....

آی هان :

دیگه وقت رفتن شده برای آخرین بار نگاهی به خونه می ندازم . گرچه مدت کوتاهی اینجا بودم اما خاطرات زیادی دارم ! ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آداد : زود باش آی هان ..

لبخندی به این خاطرات باارزش میزنم و همگیو پشت سرم جا میزارم ... به دنبال تنها هم خون ام توی این دنیا به سمت ناشناخته ها راهی میشم .....

ساختمونا . توی فضای بسته ی یه مجتمع قرار گرفتن . هر کدوم از این ساختمون ها بیشتر از ٤ طبقه نیستن و درست کناره اتوبان کسایی قرار دارن و اونطرف اتوبان بهشت الزهرا قرار گرفته ....

فضای این مجتمع اونقدر ساکت هست که صدای یه گربه هم آدمو به وحشت می ندازه .. همه ی واحدها دست نخورده با اسباب و وسایل رها شدن .. باورم نمی شه حتی دزد هم برای غارت این همه وسایل نیومده !!! .....

تنها چیزی که خبر از یه اتفاق میده . شیشه های شکسته و درهای باز واحدهاست . وارد یکی از طبقات آخرین ساختمون که بینه انبوهی از درختا پنهون شده بود.. شدیم . جالبه که حتی سیم کشی های برقا هم سالم هستن . چراغو

روشن کردیم . وسط پذیرایی خونه ایستادیم و با کنجکاوی به اطراف خونه نگاهی انداختیم .....

آداد : خوب داداش کوچولو قرار ما اینجا چی کار کنیم ؟

- نمی دونم .

آداد : پس گمونم بهتره به نقشه ی فرارمون برسیم !

- صبر کن آداد ... ما باید بفهمیم اینجا چه خبره !!

آداد : وقتی توی حرفات می گی (باید) . من واقعا کلافه می شم !

خواستم جواب بدم که با شکستن شیشه ی یکی از اتاق ها . هر دو ساکت شدیم و با چشمایی کمی ترسیده بهم خیر شدیم ....

آداد : یه چیزیو می دونی آی هان ؟!

- چی ؟

آداد : اصلا دلم نمی خواد دوباره صدای جیغ زدناشونو بشنوم !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

باهاش موافقم خواستیم به سمت درب ورودی بریم که درب . محکم به روی ما بسته شد . صدای بسته شدن اونقدر بلند بود که آخرین تکه های شیشه از چارچوب پنجره افتادن ... ترسید و مغموم . عقب عقب قدم برداشتیم تا

رسیدیم به دیوار ...

آداد : خدا لعنتت کنه آی هان !

– می دونی وقتی تو خودتو می بازی من از وحشت می خوام سکته کنم !

چند لحظه سکوت کرد . برام عجیب بود که جوابمو نمیده برگشتم ببینم چشه که دیدم با چشمایی پر از اشک داره بهم نگاه می کنه تا خواستم عکس العملی نشون بدم . لامپ های کوچیک شمعی . لوستر . همگی . همزمان با هم

شروع کردن به ترکیدن ... هیچ کدوم فریاد نکشیدیم اما تکیه های نازک لامپ ها گونه ی سمت راست منو زخمی کرد . برای محافظت از خودم به پشت مبلی پناه بردم و آدادو گم کردم ..... نفس نفس میزدم .... خواستم آدادو

پیدا کنم اما توی تاریکی نمی شد نمی دونم کجاست ؟! .....

باید خودمو کنترل کنم من ناسلامتی هوش یه انسان و قدرت یه جن رو دارم ... زود باش آی هان ... زود باش پسر آتش ....

داشتم به خودم قوت قلب میدادم تا دوباره آتیشی به پا کنم که صدای فریاد آداد باعث شد بدونه تدبیری به سمت صدا برم ....

آداد :

موقع ترکیدن لامپ های لوستر ، وسط پذیرایی ، خواستم خودمو بکشم توی آشپزخونه که گیر افتادم ، جای بدیُ واسه پناه گرفتن انتخاب کردم .....

کف زمین نشسته بودم و به دیوار کاشی کاری شده ی آشپزخونه تکیه زده ام ، اونقدر تاریک هست که نمی دونم اطرافم چه خبرِ ، از همه بدتر اینِ که از آی هان جدا افتادم .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با تموم شدن صدای شکستن حباب لامپ ها ، بلند شدم که برم پی اش اما اصلا نتونستم از جام تکون بخورم ، هر چی ظرف شکستنی بود به طرفم پرتاب می شد ، با هر دو دست از سَرم محافظت می کردم و تمام ظرفا درست

کناره گوشم توی دیوار با صدای بمی می شکست ، مجبور شدم فریاد بکشم چون فرصتی برای دفاع از خودم نداشتم .....

- آی هانننننننننننننن نننننننننننننن !!

وقتی فریاد کشیدم پرتاب اشیاء تموم شد ، دیگه چیزی نمی شکست ، با ترس سرمو از بین حفاظ دستام بیرون آوردم ، هنوزم همه جا تاریکِ و دید خوبی ندارم ....

با احتیاط سعی کردم از روی زمین بلند بشم اما وقتی دستمو گذاشتم روی زمین تا با تکیه به اون بلند بشم ، مایع لزجی چسبید به کف دستم .....

حالم بهم خورد گرچه نمی تونستم خوب ببینم ولی وقتی دستمو بو کردم ، بوی متعفنی داشت .....

با انزجار هر چه تمام بلند شدم تا از این آشپزخونه بیرون برم که یه چیز خیلی قوی به دور موچ پام پیچید و محکم پامو به عقب کشید ، با سر افتادم روی زمین ، با اون کاشی های کف آشپزخونه ، لب پایینم داغون شد .....

گیجو منگ هنوز روی زمین ، به شکم افتاده بودم که شروع کردن به حرف زدن .....

اجنه : ارباب !!! ..... ارباب جوان .....

احساس می کردم چیزی داره جسممو با تمام توان فشار میده ، خیلی تشنه بودم ، نفس کشیدن برام سخت شده بود ..

اجنه : ارباب جوان ..... خیلی ضعیفِ ..... ارباب دیگه مالِ ماست ..... ارباب .....!

آخرین توانمو جمع کردم و بلند فریاد کشیدم : (خداااااااااااااااااااااااااا !!) .....

فشار روی تنم از بین رفت اما من هنوز نفس نفس میزدم که چراغ آشپزخونه روشن شد .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آی هان : آداد ؟!

با عصبانیت سر بلند کردم معلوم هست کجا بود ؟ این همه بلا سر من اومد انوقت آقا الآن تشریف آوردن ؟! ....

- معلوم هست کجایی ؟!

اومد کنارم زانو زد می خواست کمک کنه تا بلند بشم اما با عصبانیت دستشو پَس زدم .....

- چرا انقدر دیر اومدی ؟!

آی هان با تعجب به من زُل زده بود .....

آی هان : تا داد زدی اومدم بخدا !

تا داد زدم اومده !! پس یا صدا دیر رسیده یا آقا داره خالی می بنده ... این همه ظرف شکسته بعد فریاد من ، اونوقت آقا می گه تا داد زدی من اومدم !!! .....

- پس چرا انقدر طول کشید که تمامِ ظرفای آشپزخونه شکست ولی تو نیومدی ؟!

آی هان : کدوم ظرفای شکسته آداد ؟!!

با عصبانیت بیشتر از این همه بی خیالی ، برگشتم تا نشونش برم اما همه جا تمییز بود و دست نخورده ، همه ی ظرفا توی جا ظرفی بود !!! .....

باورم نمی شه با دهنی خشک و چشمایی متعجب به جای خالی ، چند دقیقه پیش خودم نگاه می کردم که دست آی هان نشست روی شونه ام .....

آی هان : اصلا ولش کن بیا از اینجا بریم ... از اولم قرار نبود اینجا کاری بکنیم !!

بعد سکته دادنِ من به این نتیجه رسیده ! .... سعی کردم فراموش کنم و هر چه سریع تر از اینجا بزنیم بیرون ، گرچه دیگه باهامون کاری نداشتن .....

سوار ماشین ، پارک شده اونطرف خیابون شدیم ، به شیما گفته بودم بزاره اینجا و خودش بره .....

آی هان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

زیاد مطمئن نیستم که تعقیبمون نکرده باشن اما فقط می خوام برم پیش اون پسر .....

حال و روز آداد به نظر خوب نمی یاد ... از ترس لباش اونقدر خشک شده که انگار صد ساله آب نخورده ولی غرورش اجازه نمیده حرفی بزنه .....

توی اولین پمپ بنزین نگه میداره تا باک ماشینو پر کنه ، برخلاف میل آداد ماشین یه شاسی بلند ، مدل بالایِ مشکیه .....

سریع پیاده می شم تا برای خرید مقداری وسیله ی خوردنی اقدام کنم .....

وقتی برگشتم توی ماشین منتظرم نشسته بود ، تازه چشمم به لب پایینش افتاد حسابی کبود شده ، یکی از شیشه های آب خیلی سردِ ،حواسش نبود گذاشتم روی لبش که از درد ، سرشو عقب کشید .....

آداد : چی کار می کنی ؟!

- آب سردِ ، بزار روی لبت بیشتر از این باد نکنه !

اما تا چشمش افتاد به آب مثل قحطی زده ها ، با عجله درب بطریُ باز کرد و سر کشید .....

وقتی بطری خالی شد بازم تشنه بود .....

آداد : بازم آب گرفتی ؟!

- واسه توی راهم نگه دار .

آداد : بده من بازم می خریم !!

سه تا بطری آب سر کشید اما بازم تشنه به نظر می رسید ، عجیب شده خیلی !! اون آداد سابق نیست .....

بالآخره راه افتاد .....

چند ساعت بعد رسیدیم به خروجی تبریز ، آداد توی شونه ی خاکی اتوبان نگه داشت و برگشت به طرف من ....

آداد : خوب حالا بگو از کدوم طرف می رسیم به فریمان ؟!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

از شنیدن اسمی که گفت با حیرت بهش خیره شدم .....

آداد : چته ؟ چرا اینطوری نگاه می کنی ؟!

- فریمان کیه ؟ تو اسمشو می دونی نه ؟؟

آداد : من گفتم فریمان ؟!

- آره الآن گفتی !!!

لبای خشک شده اشو بهم فشار داد و به روبه رو خیره شد .....

آداد : از این بازی اصلا خوشم نمیاد !!

خیلی آروم پاشو از روی کلاچ بالا آورد و دوباره برگشت توی جاده ، باورم نمی شه یعنی می دونه باید کجا بره ؟ ... آداد قبلا هم این کارو کرده ! اون منو پیدا کرد وقتی آمول گیرم انداخته بود .....

- می دونی کجا بری ؟!

آداد : نه اما اون می دونه !!

- کی ؟!!

آداد : کسی که گفت فریمان !!!

نمی فهمم چی می گه اما اوضاع خوبی هم واسه پرسیدن سوالات بیشتر نیست ، باید صبور باشم .....

فریمان :

ضربات شلاقی بارون به روی شیشه ی ایوون توی اتاقم باعث شد بیدار بشم ، نگاهی به اطراف انداختم کسی توی اتاقم نیست ..... همه از من خسته شدن ، از دروازه های جهنمی که به روی این خونه باز کردم ، همه خسته

شدن.....

از توی رخت خواب بیرون میام ، نمی دونم چرا انقدر تشنمه ، انگار هرچی آب می خورم اثری نداره .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

توی دستشویی اتاقم کمی آب سرد به صورتم می پاشم ، از سردی آب چشمام بسته می شن که جهنمی از آتش ، پشت پرده های بسته ی چشمام ، ظاهر می شه .....

با تمام وجود گرمای این جهنمو احساس می کنم و نفس نفس میزنم ، میخوام خودمو بیرون بکشم که دوباره چشمم بهش می یوفته ، اینبار مثل همیشه نیست ، ضعیف شده ، روی شن های داغ این جهنم سوزان به زمین افتاده ، بالهای

بزرگش توان حرکت ندارن و کلی موجود لاغر اندام منزجر کننده اطرافشو گرفتن و با صدای بلندی بین قهقهه های شیطانی ، جشنی به پا کردن ....

اجنه : ارباب برای ماست ..... ارباب دیگه مالِ ماست ..... ارباب ..... !!!

فرهان : چی کار داری می کنی فریمان ؟!!

مثل گردابی سریع ، از توی جهنم ، با صدای فرهان ، بیرون اومدم اما صداها مدام توی سَرم بلندتر از قبل می شد .....

نفس نفس می زدم ، خیلی تشنه ام ، اما صداها دارن منو دیوونه می کنن ، این خونه از اولشم جای خوبی برای موندن نبود ، احساسی بهم می گه همه چیز از اینجا شروع شده .....

بدونِ توجه به برادرم از اتاق میزنم بیرون ، با سرعت از پله ها پایین میرم ، دلم می خواد از این خونه بیرون برم که با صدای بلند فرهان ، بابا جلوی راهمو می گیره .....

فرهان : بابا نزار بره !! .... زده به سَرش !!! .....

بابا درست مقابل درب ایستاد و قبل از اینکه من به در برسم ، مجبور شدم بایستم .....

مامان : چی شده پسرم ؟!

همه با نگرانی بهم خیره شدن ، می دونم می خوان از من محافظت کنن اما من باید از اینجا برم ، قبل از اینکه بتونم این درخواستُ ازشون بکنم ، صداها بلندتر از قبل شدن .....

اینبار چند صدای همزمان بود که مثل وِز وِز دسته ی زنبورها ، توی سرم می پیچید ، بلند و نامفهوم ، خیلی عذاب آورن ! اون لحظه حاضر بودم هر کاری بکنم تا متوقف بشن اما .....

دستامو گذاشتم روی گوشام ، بلند فریاد کشیدم (خفه شید !!) .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

هیچ صدایی از آدمای اطرافم نمی شنیدم به جز وِز وِز اونا ..... متوقف نمی شد ، دیوونه شُدم .....

هر چی شکستنی به دستم می اومد محکم به زمین میزدم ، در حالی که با تمام قدرت فریاد می کشیدم (خفه شیییییییییییید !!) .....

دست آخر پدر و برادرم با زور منو گرفتن و با تزریق آرام بخشی متوقفم کردن .....

آداد :

ساعت ۱۰ صبح ، نزدیکای تهران ، توی یه پمپ بنزین توقف کردم ، آی هان مثل یه بچه خوابیده ، خسته از بازی کردن های شبانه .....

هنوزم تشنه ام ، خیلی تشنه !! ..... هوا از وقتی به تهران نزدیک شدیم ابریِ ، توی پمپ یه فروشگاه بزرگ هست ، هر چی آب بود ، از دیشب تا حالا تموم کردم ، می خواستم برم آب بخرم اما خیلی خوابم می یومد ، تصمیم

گرفتم کمی بخوابم بعد برای خرید آب معدنی برم به فروشگاه ، یعنی راستش اصلا خوابیدن دست خودم نبود .....

وارد فروشگاه شدم ، هیچ کس نبود ، هوای ابریِ اون بیرون باعث شده بود تا چراغ های مهتابی داخل روشن باشن ، انتهای فروشگاه مستطیل شکل ، یخچال های بزرگ قرار داشت ، رفتم تا آب خنک بردارم که با صدای رعد برق

، چراغ های فروشگاه یه لحظه خاموش و روشن شد ، اهمیت ندادم ، گاهی از این مسائل پیش می یاد .....

بلافاصله آبی از داخل یخچال برداشتم و سَر کشیدم که دستی روی شونه ام نشست خواستم برگردم و ببینم که ، تمام برقای منطقه رفت و صدایی توی فضای سکوت و تاریک سالن پیچید .....

اجنه : ارباب جوان ؟!!! .....

با وحشت از خواب بلند شدم ، نفس نفس میزدم ، لعنتی این چه خوابیه که من همش می بینم ؟ چرا دست از سرم برنمیدارن ؟!! صدای خیلی بدی داره ، اصلا معلوم نیست صدای زنِ یا مرد !! .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

به کنار دستم نگاه می کنم تا آی هانُ ببینم که متوجه می شم آی هان اصلا توی ماشین نیست با نگرانی از ماشین پیاده می شم ، نگاهی سراسیمه به اطراف می ندازم ، خوابی که دیدم باعث شده از وارد شدن به اون فروشگاه

احساس وحشت کنم اما باید برم داخل تا آی هانُ پیدا کنم .....

وارد فروشگاه شدم ، با کلافگی به اطراف نگاه می کنم ، نمی دونم چی انقدر باعث نگرانی من شده !!!! .....

آی هان : آداد ؟؟

با شنیدن صداش برمی گردم به عقب اما تا می خوام ببینمش دوباره مثل خوابم برقا میره و اینبار با صدای بلندی فریاد می کشم (بسههههههههههههههههههههههههههه هههههههه !) ....

دوباره خواب بود ! نفس نفس میزنم ، اصلا حالم خوب نیست ، آی هان با نگرانی ، با یه بطری آب نشسته بالای سَرم .....

آی هان : چی شده آداد ؟! ..... چرا از دیشب به این طرف اینطوری شدی ؟!

نمی خوام بهش بگم ، برادر بزرگ منم ، من باید مراقب خانواده باشم !!! ولی واقعا دارم زیر این شکنجه ها له می شم !! .....

از ترس اینکه بازم دارم توی خواب ، خواب می بینم ، بطری آبُ از دست آی هان می گیرم و خالی می کنم روی سَرم ! .... خدارو شکر انگار اینبار بیدارم !!! .....

آی هان : آخه تو چه مرگت شده آداد ؟ چرا همچین می کنی ؟!

جوابشو ندادم ، نگاهم به فروشگاه خیره بود ، عمراً پامو بزارم اونجا ، خیلی سریع ماشینو روشن کردم و از اونجا دور شدم ، به غُر غُر های آی هانم برای ایستادن و توضیح دادن ، توجه نکردم .....

آی هان :

خیلی نگرانشم ، نمی دونم چه بلایی به سرش اومده .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

کناره خروجی جاده چالوس ، تهران ، بلاَخره ایستاد ، کلافه است ، انگار یه چیزی داره آزارش میده ، خیلی ناراحتم از اینکه منو محرم نمی دونه تا باهام حرف بزنه .....

خودمم از این همه درختا که بهش می گیم جنگل ، دل خوشی ندارم و استرس تمامِ وجودمو گرفته !! سکوت آداد هم استرسمو بیشتر می کنه .....

کناره جاده یه دکه ی سیگار فروشی ، آب جوش ... اینجور چیزا هست ، پیاده شد و رفت تا برای خودش سیگار و آب بخره ، از چند ساعت پیش سرفه هم به بیقراری هاش اضافه شده اما اونقدر کلافه است که جرات ندارم بهش بگم سیگار نکش .....

وقتی توی ماشین نشست ، کلی دود و بوی سیگار ، فضای ماشینو پُر کرد .....

- داری چی کار می کنی آداد ؟!

جوابمو نداد ، پوک عمیقی به سیگار زد و از خستگی چشماشو با دست محکم فشار داد .....

- بزار من رانندگی کنم ؟

اینبار جواب داد ، با خستگی برگشت به طرفم .....

آداد : مگه تو می دونی کجا باید بری ؟

- نه اما .....

آداد : پس چِرتُ و پِرت نگو !!

ماشین دنده اتوماتیک بود ، کمی پاشو روی کلاچ بازی داد و با یه دست فرمونو چرخوند تا از جاده خاکی بزنه بیرون .....

احساس می کنم با هربار نزدیک شدن به مقصد سرفه هاشم دارن بیشتر میشن ، گرچه من حتی نمی دونم مقصد نهائی کجاست ؟!! .....

دلم خیلی شور میزنه ، باید سعی کنم با برادرم حرف بزنم .....

- آداد ؟

آداد : .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

جواب نمیده ، خوب میدونم درد داره اما چه دردی ؟ من بدون برادرم تنها تر از خدا می شم !! پس دست نمی کشم .....

- ترو خدا آداد !

آداد : بخاطر همون خدا ، راحتم بزار ، نمی دونم چِم شده ؟! حتماً بخاطر احساسیِ که مارو می کشه به جایی که حتی خودم نمی دونم ، راحتم بزار داداش کوچولو .....

وقتی جمله اش تموم شد چندتا سرفه کرد و با یک دست دوباره برای خودش سیگاری آتیش زد .....

- حداقل بگو دلیل این سرفه ها چیه ؟

آداد : چیزی نیست ، از تشنگی گلوم می سوزه ، سرفه می کنم !

کاش همین قدر ساده باشه ، هیچ چیز زندگی من ساده نیست پس نمی تونم ساده ازش بگذرم .....

فریمان :

با سر دردی بد چشم باز کردم ، روی کاناپای پذیرائی دراز به دراز افتادم ، فرهان روی مبل کناره من ، خوابیده و پدر و مادرم مشغول حرف زدن با دکتر سوفی ، هستن .....

باورم نمی شه بابا زده زیر قولش ، قرار بود دیگه هیچ وقت ، هیچ دکتری و هیچ بیمارستانی در کار نباشه اما حالا ....

سعی کردم دکتر سوفی متوجه نشه که بهوش اومدم ، صبر کردم تا بره .....

مامان با چشمایی خسته و گریون اومد بالای سَرم ، با دستای مهربونش ، نوازشگونه روی صورتم کشید .....

چشم باز کردم و به چهره ی مهربونش زُل زدم .....

مامان : بیدار شدی مامان جان ؟!

- بابا زد زیر قولش ؟!!!!!!

مامان : نه مامان جان !!! .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- من دکتر سوفیُ دیدم ..... اون اینجا بود !!

مامان : مجبور بودیم فریمان ، تو حالت اصلا خوب نیست !

آخرین التماس هایی که می تونستم بکنم ریختم توی چشمام تا شاید بتونم مادرمو راضی کنم .....

- اگه از این خونه بریم حالم خوب می شه !

قطره های اشک شروع کردن به خیس کردن صورت مادرم ، پس این آخرین تلاشها هم بی نتیجه شدن !!! .....

سعی کردم بلند بشم که سوزش سِرم توی دستم باعث شد که مکث کنم .....

مامان : داری چی کار می کنی فریمان ؟!

سِرمو از توی دستم بیرون کشیدم ، از داد و بیداد مامان فرهان هم بیدار شد .....

فرهان : می خوای چی کار کنی فریمان ؟؟

فریمان .... فریمان ..... ؟! .... من کیو فریب دادم ؟ یا قرارِ کیو فریب بدم ؟!! .....

بدون توجه به سوالات مادر و برادرم با آخرین توان سعی می کنم بایستم که بابا وارد خونه می شه .....

بابا : چی کار می کنی فریمان ؟!

ای کاش انقدر این اِسمو صدا نکن !!!!!! .....

آی هان :

توی یه دستش ، بطری آب و سیگار و توی دست دیگه اش فرمونو گرفته ..... سُرفه های گاه بی گاهش تنها صدای توی ماشینِ ، دلم می خواد جَو ماشینو عوض کنم بدون در نظر داشتن موسیقی خاصی ، فقط ضبط ماشینو

روشن می کنم که با صدای بلندی موسیقی پخش می شه .....

من و این این منو این منو منو این

نگاه دانلود
www.negahdl.com

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

آداد : دختره پاک دیوونه است !!

- بزار خاموشش کنم .

آداد : نه دست نزن ، موسیقی تندش حالمو بهتر می کنه !

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

ما شادیم و شادی و ذاتی داریم

چرا همه شاکین ماها پارتی داریم

همسایمون با این که طرفداره

وقتی که میگه به پلیس خبر داده

صدا آژیر میاد باش اشنایی که

دیگران دید زدن همه جا اشنایی که

فقط یه چرخ و چراغ نارنجیه

اخ جونی اینکه ماشین اشغالیه

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با همدیگه خوشبختیـــم

هاااااا

من و این منو این

من و این

من و این من و این

من و این عینهو در و تخته ایم

اره به هیشکی نمیخوایم سر و نخ بدیم

که کجا میریم و کجا میایم

بخوای راستشو فقط به دو جا میایم

اولی شیطونی دومی مهمونی

دیگه دودمو انگار توی مه بودی

از همتون میخوام اینو محکم بگید

که منو این , اینو من مکمّلیم

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

تو عشق من و این شکی نیس

هیشکی عین ما شبی نی

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اگه بخوای با ما اشنا بشی و

بیشتر به شما شرح میدیم

واسه همدیگه سر میدیم و

با همدیگه صمیمیم

میمونیم تا به دنیا صابت کنیم

تو عشق ما سردی نیس

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

من و این این منو این منو منو این

منو این این منو این منو منو این

با همدیگه خوشبختیـــم

با تموم شدن موسیقی آداد مقابل یه جاده ی خاکی که به داخل جنگل می رفت ، ماشینو نگه داشت .....

ترس تمامه وجودمو گرفت ، کناره های جاده ی خاکی با درختای بلندی خط کشی شده بود ، اونقدر شاخه ها بلند هستن که آسمون ابری دیده نمی شه .....

آداد : احساس می کنم آخر این جاده است !

- مطمئنی ؟!

آداد : از چی ؟ از اینکه یکی توی وجودم هست ؟ یا از اینکه دیوونه شدم ؟!

- هیچی بابا ... برو ببینیم چی می شه !

فریمان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

توی حیاط ایستادم ، پشت به استخر گِل گرفته ی باغ خونه و روبه روی پدر و مادرم و برادرم ، خدارو شکر

می کنم که توی این لحظات خواهرم اینجا نیست و خونه ی دوستش ، به سفارش مادرم مونده ، ....

بابا : بعد این همه وقت ، آخه معلوم هست چی داری می گی ؟؟

مامان : بیا بریم تو پسرم با هم حرف بزنیم !

– من دیگه پامو توی این خونه نمیزارم ، چیز زیادی نمی خوام فقط بزارین برم از اینجا !!

فرهان : فیلم جدیدِ ! ..... قصه ی ارواح خبیث تموم شد ، حالا نوبت کلبه ی وحشتِ !!

خوش به حالش که هیچی از مشکلات من نمی دونه اما چرا فقط من باید بدونم ، عصبی و کلافه شروع

کردم به عقب عقب رفتن در حالی که با صدای بلند ، سعی می کردم با التماسم شده به رفتن راضیشون کن

.....

– آره قصه ی جدید ، قصه ی کلبه ی وحشتِ ، من دیوونم ، من یه جِن زده ام ، چی بگم که راضی بشین از

این خونه بریم ؟!! .... اصلا منو بزارین آسایشگاه روانی ، مگه همینو نمی خواین ؟! من دوباره میرم به

آسایشگاه ، دوباره می شم موش آزمایشگاهی دکترا ، میزارم بهم شوک برقی بِدن ولی فقط بیاین از اینجا

بریم !!!

بابا و مادرم حتی برادرم با دهنی باز از شنیدن این جملات بهم خیره بودن که این بار صدای عصبانی اونا بلند

شد ، انگار از تصمیم من راضی نبودن .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اجنه : ارباب جوان داره میاد ..... تو حق نداری بری ..... ارباب مالِ ماست !! .....

گوشامو گرفتم ، اینبار صداشون مثل یه جیغ بلند به گوش می رسید ، خیلی آزار دهنده است ، از حرکت ایستاده بودم .....

بابا : چی شده فریمان ؟!

نمی تونستم جواب بدم فقط مطمئن بودم اگه خودمو به پدرم برسونم اوضاع به حالت عادی برمی گرده ، به

سختی پای راستمو جلو گذاشتم اما وقتی خواستم پای چپمو بردارم دیدم تکون نمی خوره به یه چیزی گیر

کرده بود با وحشت رو کردم به سمت خانوادم و با نا امیدی تنها تونستم بگم .....

- اونا نمیزارن !!!

فرهان : باز دوباره شروع شد .....

اما وقتی برای سرزنش دیگه باقی نمونده بود چون زنجیره دریچه ی استخر که به پای من گیر کرده بود

خودبه خود شروع کرد به پایین بردن درپوش فلزی و سنگین ، دریچه و من با شتابی زیاد به سمت استخر

متعفن کشیده شدم ، با چنان ضربه ایی زمین خوردم که احساس کردم استخون پیشونیم شکست و با بدنی

سست شده توی یه چشم بهم زدن ، بدون هیچ مقاومتی به داخل آب کشیده شدم جوری که کسی نتونست کاری انجام بده .....

آداد :

با صدای فریاد آی هان ، وسطای راه جاده خاکی زدم روی ترمز ، وقتی برگشتم به طرفش تمامه صورتش خیس

از عرق شده بود و چشمای جذابش به یه چیز نامعلوم ، با وحشت خیره شدن .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- آی هان ؟!!!!

نمی دونستم چی کار کنم ، از ماشین پیاده شدم تا برم به طرفش که با صدای فریاد بلندی ، برگشتم به یه سمت ناآشنا ، بین درختا ....

صدای ناشناس : الهههههههههههههههههههههه ههههههههههههههه !!

خشکم زده بود بی اختیار قدم برداشتم تا به سمتی که نمی دونم از اول این مسیر کی هدایتم می کنه ، برم

که دست آی هان نشست روی شونه ام ، نفس نفس میزد ....

آی هان : دارن می کُشنش !

نفسام بالا نمی یومد ، نمی دونم چه ام شده ، احساس می کردم حس گرمای لحظات پیش ، الآن بیشتر از هر

وقتی شده ، اما با آخرین توان ، انگار که دارم به آخرین ریسمون نجاتم چنگ میزنم دویدم به سمت درختا

....

آی هان : داری کجا میری ؟!

- فقط دنبالم بیا .... راهی نمونده باید نجاتش بدیم !

آی هان :

دارم می بینمش که بی جون با صورتی خونی بینه کلی آب گل آلود داره غرق می شه ، دو نفر رفتن توی آب

اما آب اونقدر کثیف هست که نمی تونن پیداش کنن مخصوصا که هیچ روشنایی در کار نیست .....

جلوی در آهنی یه ویلای قدیمی ، آداد ایستاد ، رنگ به صورتش نیست از همین فاصله هم می تونم گرمای

بدنشو احساس کنم ، چشماشو بست و توی چند ثانیه درب ویلا باز شد و هر دو داخل شدیم ، تاریکیه محض

نگاه دانلود
www.negahdl.com

چشم ، چشمو نمی بینه ، انگار برقا رفته تا خواستم بگم (حالا چی ؟) دیدم آداد به سمت سیاهی دوید در حالی که فریاد می کشید ....

آداد : زود باش آی هان آتیش بازیو شروع کن !َ

تا به خودم بیام آداد توی سیاهی گُم شد ، سیاهی که نمی دونم از ابری بودن هواست که انقدر غلیظِ یا از نبودن برقا ؟!!! .....

با صدای فریاد زنی ، وحشت و خشم به تمامِ وجودم سریز شد و باغ با شعله های بلندی از جهنم به آتیش کشیده شد .....

زن : نههههههههههه ! ..... فریمان !! .... یکی بچه امو نجات بده .....

وقتی شعله ها زبانه کشیدن تونستم تصویر مقابلمو ببینم ، زنی کناره استخر گل آلود اما عمیق و بزرگ باغ زانو زده بود و مراقب بود تا پسر جوان کناره دستش تکون نخوره و آداد !! ..... مثل یه پری دریایی پرید توی آب ،

مردی از آب سَر بیرون آورده بود و با استرس فریاد می کشید (نمی تونم پیداش کنم !!) .....

هیچ کدوم از اون آدم ها حواسشون به من و کاری که کرده بودم ، نبود .....

فریمان :

توی تاریکی عمیق داشتم فرو می رفتم ، اختیاری از خودم نسبت به بدنم نداشتم تا خودمو از بند این زنجیر رها کنم ، احساس می کردم یه کار بی فایده است ، داشتم تسلیم مرگ می شدم که دوباره دیدمش ، انگار یه نهنگ بزرگ

به داخل آب افتاد ، بال های بزرگ سیاه رنگش تمام آب استخرو متلاطم کرد ، چقدر اینبار خیالش بهم نزدیک بود حداقل خوبِ اگه اون فرشته ی مرگم باشه .....

چشمام به آرومی بسته شد و دوباره نتونستم چهره اشو ببینم .....

آداد :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

تسلیم شد ، چشماشو بست با نهایت توان به طرفش رفتم ، وقتی بغلش کردم تا از توی آب بکشم بیرون متوجه بند دور پاش شدم ، گرچه فشار زیادی روی من بود اما سعی کردم با قدرت ذهنم زنجیرو پاره کنم ، شعله های آتیش

آی هان ، اطراف استخر ، همه جا رو روشن کرده بود و قدرت این موجودات بیگانه رو کم کرده ....

وقتی از آب بیرون اومدم نفس عمیقی کشیدم و با تمام ولع هوای بیرونو به داخل ریه هام کشیدم ، با کمک آی هان در مقابل چشمای به حیرت نشسته ی خانواده اش از آب بیرون اومدم ، نفس نمی کشید شروع کردم به ماساژ

قلبی ..... ۱۰۰۱ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۳ ،۱۰۰٤ ، ۱۰۰۵ ، تنفس دهانی .....

تو نیمه های شمارش دوم ، شروع کرد به سرفه کردن و تمام آبی که خورده بود بیرون ریخت ، نفس عمیقی کشیدم و روی زمین نشستم ، آی هانم کنارم ایستاده بود ، مادرش خیلی سریع بغلش کرد و شروع کرد به بوسیدن و

قربون صدقه رفتن اما پدرش با چشمایی ریز شده به ما خیره شده بود و پسر جونی که کنار دستش مادرش ایستاده ، هیچ عکس العمل حیاتی نشون نمی داد انگار توی زمان متوقف شده ....

با صدای مرد خانواده به خودم اومدم .....

مرد : شما کی هستین ؟ چطوری اومدین توی خونه ی من ؟!!

یکی باید برقارو وصل می کرد ، شعله های آتش آی هان خاموش شده بود اما هوا به سیاهی قبل نیست ، دوست نداشتم کسی از این جمع دور بشه ، چشمامو بستم و با تمام خستگی کلید فیوض برقُ زدم .....

وقتی چشم باز کردم ، هر سه شخص غریبه به من خیره بودن ، به من و برادرم .....

خیلی خسته ام ، گمونم امروز طولانی ترین روز دنیا بود ، با اومدن برقا ، قیافه های ما شروع کرد به جلب توجه کردن ، چشمایی که برای همه ی آدما عجیبن .....

برادر : شماها کی هستین ؟!

آی هان : فریمان از ما خواسته تا بیایم !!!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

این بهترین جوابی بود که می شد داد با کمک آی هان از روی زمین بلند شدم ، گرچه همین چند لحظه ی پیش توی آب بودم اما دوباره احساس گرما به سراغم اومده ، کمی سرفه کردم ولی خیلی زود صاف ایستادم و از همه

خواستم تا به داخل خونه بریم که با مقاومت مرد روبه رو شدم .....

مرد : کی به شما اجازه داده اینجا باشین ؟ من مطمئنم پسرم شمارو نمی شناسه ؟ حرف بزنین شماها کی هستین ؟ ..... فرهان مادر و برادرتو ببر توی خونه و تا من نگفتم بیرون نیاین !!

لعنتی !! .... حالا کی می خواد به این توضیح بده که اینجا چه خبره ؟!! .....

فرهان به کمک مادرش داشت ، سعی می کرد برادرشو بلند کنه که چشمای نیمه باز فریمان به من و آی هان افتاد ، انگار که جون تازه گرفته ، با شادی به طرف من اومد ، خیلی نزدیک مقابل صورتم ایستاد و با چشمایی گرد شده

به من خیره شد ، لبخند بزرگی روی لباش نقش بسته ، دستی روی صورتم کشید ، وقتی مطمئن شد که واقعی هستم بلند فریاد کشید (واقعیییییییییییی یه !!) ....

با هیجان بیشتری یه چرخ به دور من زد ، پشت سَرم ایستاد و دستشو به آرومی توی هوا ، انگار که داره چیزیو نوازش می کنه ، کشید ، نمی دونم چرا یه جوری شده بودم ، ضرباهن قلبم آروم شده ، همه با تعجب بهش خیره بودیم

، کسی حرف نمیزد ، خودمم برای یه لحظه خیال کردم که دیوونه است که اخماش رفت توی هم .....

فریمان : تو زخمی شدی !!!

همین طور داشتم به توهماتش گوش میدادم که با حرکت دوباره دستش ، سوزشی توی تمامِ وجودم پیچید سریع خودمو عقب کشیدم و از شدت درد روی زمین افتادم ، آی هان با شتاب خواست به طرفم بیاد که با صدای فریمان

متوقف شد .....

فریمان : بالای سیاه قشنگه اشو زخمی کردن !!! ..... اون جهنمیا زخمیت کردن .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

درد فراموشم شد ، به جای درد ترس تمامِ وجودمو گرفت ، همه با دهنی قفل شده به فریمان خیره بودیم که یه دفعه مقابل من زانو زد و با چشمایی به اشک نشسته به من خیره شد .....

فریمان : منو ببخش الهه ..... منو ببخش !

یا عیسی مسیح !!! ..... قصم به پدر و پسر مقدس که ماجرای این بار خیلی وحشتناکه .....

آی هان :

همین طور هاج و واج دارم نگاه می کنم ، نمی تونم بفهمم منظورش از این حرف ها چیه ، به خودم نهیب میزنم (سرش خورده به کف سنگی حیاط قاطی کرده !) جلو میرم تا کمک کنم آداد بلند بشه ، نمی دونم یه دفعه چِش شد

افتاد روی زمین ؟!

کناره آداد زانو میزنم .....

- حالت خوبه ؟ چی شد یدفعه ؟!

آداد : وقتی به وسط شونه ام دست زد ، احساس کردم تا مغز استخوانم سوخت !

- اونکه اصلا به تو دست نزد !

آداد با چشمایی ترسیده و گیج بهم نگاه کرد نمی دونم توی فکرش چی گذشت که با عجله از روی زمین بلند شد و رفت به سمت فریمان ، همونطور که فریمان مقابلش زانو زده بود ، شونه هاشو گرفت و محکم تکون داد .....

آداد : تو کی هستی ؟

فریمان با چشمایی مسخ شده به آداد خیره بود انگار داره به باشکوه ترین مجسمه ی عمرش که تا حالا دیده نگاه می کنه ، اینبار آداد فریاد کشید .....

آداد : با تواااااااااام ؟! ... چشمای تو .....

وقتی گفت چشمای تو با بهت به فریمان زُل زد ، اینجا چه خبره ؟! .....

فرهان : برادرم چشمای دو رنگی داره ، اون لنز میزاره تا چشماش یک دست دیده بِشن !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آداد از شنیدن این خبر از هر احساس خالی شد ، سست و بی اراده روی زمین افتاد ، مثل آدمای بازنده تنها این جمله رو به زبون آورد .....

آداد : پس تو هم یه دریچه ایی !!!!

با صدای پدر فریمان از فکر کردن به چیزی که اصلا نمی فهمیدم چی هست ، بیرون اومدم .....

بابا : از خونه ی من برین بیرون !!

وقتی دید آداد کاری نمی کنه به طرفش خیز برداشت ، خواستم مانعش بشم که با بالا آوردن آداد هر دو سرجامون ایستادیم .....

چشماش به رنگ خون شُدن ، لباش خشکن و از شدت درد دارن میلرزن ، تمام بدنشه خیس شده ، از دیدن این اوضاع خیلی ترسیدم ، بی اختیار آتش درونم شروع کرد به شعله ور شدن که فریمان فریاد کشید .....

فریمان : اینکارو نکن ، شعله های تو اونو زخمی می کنه !

- منظورت چیه ؟ آتش من فقط روی موجودات که لایق جهنم باشن تاثیر داره !!

فریمان : الهه از دروازه های جهنم رَد شده ، اون حالا بین اون همه اجنه ی جهنمی تنهاست ! ... تو هم تنهایی !!

با دهنی باز برگشتم به طرف آداد تا بهش بگم (این چی می گه ؟) که دیدم بیهوش شده .....

الان یه ساعت داخل خونه نشستیم ، آداد روی کاناپه گذاشتیم و هنوز به هوش نیومده ، بخاطر اصرار فریمان ، پدرش نتونست مارو از خونه بیرون کنه ، درست نشسته بالای سر آداد و نمیزاره که من به برادرم نزدیک بشم ، خیلی

کلافه ام ، توی حال خودم بودم که مادر و پدر فریمان درست مقابلم روی مبل نشستن ، زن بیچاره اونقدر گریه کرده که چشماش قرمز شدن با یادآوری چشمای سرخ ، یاد چشمای آداد افتادم و با نگرانی دوباره بهش نگاه کردم .....

پدر فریمان : پسرم خیلی آرومِ این از همه چیز مهم تر اما فقط بخاطر خدا بگین شماها کی هستین ؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پدر ؟!!! ... چقدر دلم برای بابا امیر تنگ شده ، حق با آداد بود من تمامِ این مدت داشتم بهانه ی بابارو می گرفتم ...

مادر فریمان : خواهش می کنم پسرم ، به ما بگو اینجا چه خبرِ ؟!

– نمی دونم ..... نمی دونم پسر شما کیه ؟ اما من و اون پسر برادریم ، برادرای دو رگِ ، ما ... ما ....

پدر فریمان : دو رگه هایی از کدوم کشور ؟ از اولش معلوم بود ایرانی نیستین !

از حرف این مرد خنده ام گرفت .....

– نه اون دو رگِ هایی که شما فکر می کنین !

مادر فریمان : پس چطور دورگِ هایی ؟!

نگاه زیر چشمی به دو آدم بالغ مقابلم انداختم ، بعد دوباره در حالی که به گُل های قالی خیره بودم ، سعی کردم جوری توضیح بدم که بِهم نخندن و خیال نکنن که من دیوونه ام .....

– مادر ما یه آدمیزاد بود ، منظورم اینِ که مثل شما ها بود ، اون زرتشتی بود یه جورایی .....
مادر من با اجنه در ارتباط بود آخر و عاقبت این رابطه باعث شد که مادرم از یه جِن آبستن بشه .....

وقتی اینو گفتم سر بلند کردم تا عکس العملشونو ببینم ، اونا خیلی منطقی به من خیره بودن ، شایدم از شنیدن این حرفا خشکشون زده ؟!!! ....

– وقتی ارتش از این موضوع با خبر شد ، دیر شده بود و برادرم به دنیا اومده بود ، اونا برادرمو گرفتن و از مادرم جدا کردن ، توی این بگیر و بِبَندا مادرم فرار کرد و من به دنیا اومدم !! ..... ما الآن بخاطر فریادهای پسر شما

اینجا هستیم ، اون همش از ما کمک می خواست ، منو برادرم از دست ماموراییِ که تحت حفاظتشون بودیم بخاطر پسر شما فرار کردیم !!! .....

هردوشون همین طور به من نگاه می کردن کمی بعد مرد بلند شد و زیاد طول نکشید که با یه اسلحه اومد و مقابلم ایستاد .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پدر فریمان : وقتی هردوتونو تحویل پلیس دادم اونوقت می فهمین ، شیطان پرستای عوضی ! .... فرهان زنگ بزن به پلیس !!!

لعنت به این شانسو اقبال ! .... با ناامیدی تنها تونستم آخرین حرفایی رو که لازمه بشنون ، به زبون آوردم .....

– اگه پلیسا برسن اینجا ، پای ارتش هم به اینجا باز می شه ، گرچه مطمئن نیستم که تعقیبمون نکرده باشن .... وقتی برسن هم من و هم برادرمو می برن و همین طور فریمانُ !! ..... اونم می شه یه موش آزمایشگاهی مثل ما ، دیگه هیچ وقت نمی بینینش !! هیچ وقت ....

فرهان ، دکمه ی قطع تماسو زد و هر سه با حیرت به من نگاه کردن ، باورم نمی شه که تونستم راضیشون کنم ، مرد اسلحشو پایین آورد و به پسرش نگاه کرد ، از وقتی آداد رو دیده ، مثل دیوونه ها ، مسخ آداد شده و مدام نوازشگونه دستشو توی هوا درست کناره شونه های آداد تکون میده .....

– خواهش می کنم ..... لطفابه منو برادرم کمک کنین آقا ، اصلا ما هیچ ، به پسرتون کمک کنین ..... منو برادرم توی این دنیا فقط هم دیگه رو داریم ، حالا جون برادرم به پسر شما بسته است ، کمک کنین تا هردوشونو نجات بدیم !!!

وقتی داشتم این حرفا رو میزدم ، بغضی به گلوم چنگ انداخته بود که باعث لرزش صدام می شد ... با همه ی قدرت فقط می خواستم راضیشون کنم تا کمکمون کنن گرچه حتی نمی دونستم باید چی کار کنم که از اونا کمک می خواستم ! ...

آداد :

به سختی پلک های سنگین شده امو باز می کنم ، توان تکون دادن هیچ کدوم از اعضای بدنمو ندارم ، انگار وزنه های سنگینی به روی من گذاشته شده که یه راه طولانی توی کویر ، حَملش کردم .....

فریمان : الهه ؟!

چشم می چرخونم به طرف صدای افسون کننده اش ، روی چهره اش دقیق میشم ، چشمای درشتی که دیگه مثل چند ساعت قبل یک دست عسلی نیستن ، یکی عسلی و یکی دیگه آبی ، درست

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مثل توی خوابم ، مثل چشمای اون گربه !!! ..... دماغ قلمی و باریکی داره که به صورت نسبتا گِرد اما لاغرش میاد با لبایی معمولی ، اونم سفیدِ اما نه به سفیدی ما ، قد متوسط و هیکلی ظریف

داره ، موهای لخت و نیمه بلندشو ریخته روی صورتش ، می دونم کم سن و سالِ .....

آی هان : آداد ؟!

لبخند بی جونی به چشمای نگران آی هان میزنم ، توی این فاصله معلومه خیلی ترسیده و نگران شده آخه خیلی ژولیده به نظر می رسه ، نباید بزارم برادرم بترسه و احساس ناامنی کنه ، به

سختی از روی مبل بلند میشم ، از وقتی بین دو کتفم دست کشیده درد زیادی توی اون قسمت احساس می کنم .....

آی هان : بلند نشو ، استراحت کن !

- من حالم خوبه !

نگاهی به جمع منتظر اطرافم می ندازم ، نمی دونم کار کدام یکی از این دو پسرِ ، اما هر کی بوده خوب تونسته این پدر و مادرو واسه همکاری راضی کنه .....

آی هان : کار من بود !

برگشتم به طرف آی هان .... نمیزارم اتفاقی برای برادرم بیفته ! عباس خودشو قربانی کرد تا مادرم نتونه مارو به اون طرف منتقل کنه اما انگار این سرنوشت ماست ، من توی مراحل آخر

انتقالم اما نمیزارم دستشون به آی هان برسه !!..

فریمان : انقدر به اون مبل تکیه نَده ، بال هات دارن فشرده می شن !!

خودمو جلو می کشم و از فاصله ی خیلی نزدیکی به چشماش دقیق می شم توی این دو آینه ی رنگی به تصویر خودم خیره شُدم ، یه مرد با بال های سیاه خیلی بزرگ که روی شونه هاش

جمع شدن ، خسته و پژمرده به نظر می رسه اما هنوزم یه چشمای سیاه وحشی توی صورتش داره که می تونه هر بشری حتی اجنه رو تسخیر کنه ! .....

فریمان : می بینی چقدر خوشگله ؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پوزخندی بهش میزنم و به سختی بلند می شم ، آی هان تا می خواد قدمی به سمت من برداره فریاد فریمان بلند میشه ....

فریمان : مگه بهت نگفتم نزدیکش نشو !! می خوای بُکُشیششششششششششششششش !

با تعجب به آی هان نگاه کردم ، سرجاش خشکش زده اما به وضوح می تونم بغضی که به چشماش هجوم آورده ، ببینم .....

- با برادر من این طوری حرف نزن !

فریمان در کمال ناباوریم ، انگار که ترسیده باشه ، در مقابله همه ، دوباره جلوی من زانو زد ، درست جلوی پای من نشسته ، چند قدم به عقب رفتم ، که نگاهم به چشماش افتاد و خودمو

دیدم ، بال های سیاه رنگ خیلی بزرگی پشت سَرم به دوطرف باز شدن ، انقدر ترسناک هست که حتی خودم وحشت کردم ! .....

- چقدر توی چشمای تو ترسناکم !

فریمان : معذرت می خوام ..... اگه بهت نزدیک بشه آتیش می گیری ، تو الآن توی جهنمی ، بهش نگاه کن ، بال های آتشینش هر چیزی از جهنم رو به آتیش می کشه !

آی هان : چطوری دوباره بَرِش گردونم ؟! چطوری دوباره برادرمو برگردونم ؟!

با این سوالِ آی هان دوباره بهش نگاه کردم اینبار حسرت توی نگاه من موج میزد ، دلم می خواست بهش فُش بدم که (دیدی گفتم بمونیم توی همون اسارت ، ببین حالا چی شد ؟!) اما

الآن وقتش نیست چون پَشیمونی توی تمام حرکاتش معلومه .....

فریمان : من نمی دونم باور کن ، فقط انگار چیزایی توی شما دو نفر می بینم که خودتون نمی تونین ببینین ! من بر اساس اونا دارم بهتون هشدار میدم ، همین !

آی هان : از کجا می دونی از وجود من آتیش میگیره ؟!

فریمان : روی بالهاش ، زخمای سوختگی زیادی هست !

- خیلی خوب ، خیلی خوب .... بَس کنین ! ..... باید بریم به سمت قلعه !!! همه ی جوابا اونجاست !

مادر فریمان : قلعه چی ،کجا ؟ .... اجازه نمیدم بچه امو جایی ببرین !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

مونده بودم که جواب این زنو چی بدم که شوهرش به دادم رسید .....

پدر فریمان : تو با فرهان برو تهران خونه ی مادرت ، خودم باهاشون میرم !!

مادر فریمان : نههههههههههه !!

پدر فریمان : ساراااااا ؟! ..... بِهم اعتماد کن عزیزم !

حوصله ی این حرفای مسخره رو نداشتم ، سیگاری از پاکت توی شلوارم بیرون آوردم و با فندک المیرا روشن کردم ، پوک عمیقی بِهش زدم و از ته قلب آرزو کردم که اِی کاش آمول اینجا بود !! .....

فریمان :

نمی دونم این حرفا از کی سرچشمه می گیره و به زبون من جاری می شه اما هر چی هست اونقدر از دیدن این دو برادر مسرور هستم که به این مجهولات ترسناک توجهی نکنم از همه مهم تر اینِ که با وجود اونا من مطمئن شُدم

که دیوونه نیستم .....

با هزار زبون بازی ، پدرم ، مادر و برادرمو راهی کرد ، تا به تهران بِرن .....

هر چهار نفر سوار ماشین بابا بودیم به اصرار من الهه جلو نشست و من به همراه آتروپات عقب ، نمی دونم چرا این دو نفرو اینطور صدا می کنم ؟ انگار از قبل اسم اونا همین بوده مثل خدا ، مثل شیطان ، مثل فرشته و... که از اول همین بود !! .....

هر لحظه بیشتر از قبل عرق می کنه، صورت رنگ پریده اش اونو واقعا شبیه موجودات ماوراءالطبیعی کرده اما بازم با همه ی این حرفا یه اُبُهت خاصی توی رفتار و کردارش هست که باعث می شه آدم ازش حساب ببره .....

سیگاری بینِ لباش میزاره ، چشمای خمار از خستگیش باعث شده فقط به اون خیره باشم ...

آتروپات : دیگه بسه آداد ! کم سیگار بِکش !!

الهه : لعنتی .... !!

آتروپات : با منی ؟

نگاه دانلود
www.negahdl.com

الهه : نه ، گاز فَندک تموم شد ! ..... کبریت یا فندک داری ؟!

آتروپات : نه اما اگه داشتم هم نمیدادم !

الهه : منم با تو نبودم ، با فریمانم ، داری ؟!

از شادی این که با من حرف بزنه کمی طول کشید تا زبون باز کنم اما قبل از من پدرم جواب داد .....

بابا : بچه های من سیگار نمی کِشن !!!!!!!!!

الهه ، به حرف پدرم پوزخندی زد و سیگارشو از پنجره پَرت کرد بیرون .....

کمی جلوتر ، تونستیم ماشین این برادرارو ببینیم ، الهه از ماشین پیاده شد و رفت طرف ماشین ،انگار می خواست وسایلشونو جمع کنه ، آتروپاتم پیاده شد ، منم پیاده شدم اما پدرم ترجیحا همون جا موند .....

بطری آب معدنی که از صندلی های عقب پیدا کرده بود با شتاب خالی کرد روی سَرش ، نفس نفس میزد و سعی می کرد خودشو آروم کنه ، همین طور به رفتارش خیره بودم که احساسشون کردم ، داشتن دور و بَر ما ، بین درختا به ما نگاه می کردن ، دوباره مثل صدای زنبور توی سَرم ویز ویز می کردن .....

آداد :

از وقتی منو دیده تمامِ حواسش به منِ و این کلافه ام می کنه ، هوا برای من هر لحظه جهنمی تر می شه ! تو همین حِس و حال بودم که دیدم چشم از من گرفته و داری به اطراف نگاه می کنه ، چه عجب دست از سَر من برداشت !!

سعی می کنم از بین وسایلمون یه کبریت پیدا کنم که تازه یاد فندک ماشین می یوفتم ، عجب خِنگ شدم .....

قدم از قدم برنداشته با جمله ی فریمان متوقف می شم .....

فریمان : اونا اینجان !!!!!!!!!!

من و آی هان هر دو با ترس برگشتیم به طرف فریمان .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

پدر فریمان : پس چرا نمیاین ؟!

قبل از اینکه بتونم از این خطر آگاهش کنم ، قدرت خیلی مهیبی آی هان رو به درخت پشت سرش می کوبه ، می خوام به طرفش بِرم که متوجه می شم مُچ پام با یه پیچک به دام افتاده ، تلاش می کنم تا از دستش خلاص بِشم که با سرعت شروع می کنه به کشیدنم ، به داخل جنگل کشیده می شم ، به هر چیزی چنگ می ندازم تا خودمو نگه دارم دست آخر خودمو با شاخه ی پر از تیغ یه درخت عیجب نگه میدارم اما کسی نیست که به کمکم بیاد ، درب ماشین باز نمی شه ، آی هان بیهوش روی زمین افتاده و فریمان محکم گوشاشو گرفته و توی خودش پیچیده !!

قدرت کِشش بیشتر شده دیگه نمی تونم خودمو نگه دارم ، تمامِ هر دو دستم زخم شده ، بلند فریاد میزنم (کمکککککککککککککککککک !) کسی نیست .....

دست آخر زور این پیچک وحشی از من بیشتر بود ، همین طور روی زمین سنگی و پر از شاخه برگ جنگل ، به سمت نامعلومی دارم کشیده می شم که یه دفعه چشمم می یوفته به پرتگاه ، با سرعت دارم به طرفش میرم ، دیگه آخر خطِ (نههه هههههههههههههه ..... خداااااااااااااااااااااااا اااااااااااااااااااااااا اااااااااا !)

چشمامو بستم و محکم سرمو بغل کردم اما لحظه ی آخر ، همه چیز از حرکت ایستاد .....

با نفسایی که از شدت هیجان می خوان سینه امو پاره کنن ، چشم باز می کنم ، درست لبه ی پرتگاه متوقف شَدم ، با وحشتی که پاهامو بی جون کرده خودمو روی زمین می کشم تا از پرتگاه دور بِشم ، به طرف درختی خودمو می کشم و بِهش تکیه میزنم ، هنوز نمی دونم چه اتفاقی افتاده که پرت نشدم پایین ، آمادگی فکر کردن به این چیزارو ندارم حالا که اوضاع اَمن به نظر می رسه از وحشت چند لحظه پیش معده امو خالی می کنم .....

آمول : حالت خوبه پسر عمو ؟!!!!!!!!

با چشمایی گِرد شده به بالای سَرم نگاه می کنم ، باورم نمی شه ، خدایا ، آمول ..... ؟

– این همه وقت کجا بودی ؟ ... می دونی آی هان چقدر منتظرت بود ؟!!!

مقابلم نشست ، غرق صورتم بود ، نمی دونم دنبال چی انقدر کنجکاو بهم خیره شده !!!

– بیا بریم پیش آی هان ، از دیدنت خوشحال می شه !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول : الآن وقتش نیست ، من برای مراقبت از تو اینجام !

عصبی شدم از شنیدن این جمله عصبانی بودم ، دلم نمی خواد کسی مراقبم باشه ، نمی خوام ..... فریاد کشیدم

- لازم نکرده مراقبم باشی !

آمول : تو که تا چند دقیقه پیش واسه زنده بودن داشتی التماس می کردی ؟!

- بفهم ! نمی خوام کسایی که توی دنیا برام عزیزترین هستن ، فدای من بشن به بهانه ی این اتفاقات مسخره !

آمول : چی شده آداد ؟! از چی انقدر پریشونی ؟

همین سوال کافی بود تا بغضم بشکنه ، آدمی نبودم که بغضم بشکنه اما شکست .....

- من دیگه خسته شدم ، پس این خدایی که می گن کجاست ؟! چرا به من نگاه نمی کنه ؟ چرا بهم کمک نمی کنه ؟!

آمول : تو نتیجه ی یه کار حرومی ! ....

عصبانی شدم ، تِلو تِلو خوران بلند شدم ، آمول سعی کرد کمکم کنه اما با نفرت کمکشو پَس زدم ، قدم های خسته امو به سمت جنگل سوق دادم در حالی که از خشم مُدام فریاد می کشیدم .....

- من نتیجه ی یه کار حروم ، بِهم بگو چرا باید لایق مجازات این کار حروم من باشم ، مگه من انجامش دادم ؟!! .... با توام خدا می شنوی ؟ بگو قراره این جهنم کِی تموم بشه ؟ من خسته شدم ؟ .... چرا کمکم نمی کنی ؟ ... هر چی که باشم خودت منو خلق کردی !!!!

آمول : آروم باش !

هر لحظه گرما برام بیشتر قابل لمس می شد از همه بدتر سوزشی عجیب که حتی نمی دونستم از کدوم قسمت بدنم داره سرچشمه می گیره ، پیرهنمو درآوردم اما هنوزم هوا گرمه ، رفتم به سمت آمول از شونه هاش گرفتمو گفتم

- من مشروب لازم دارم !! بِهم مشروب برسون !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول : نباید مشروب بخوری ، با خوردن اون ، می شی یه غذای خوشمزه ی قابل خوردن برای اونا ، مثل یه مکنده ی قوی خونت رو می خورن و تو ضعیف تر می شی !

دیگه داره گریه ام می گیره ؛ ازش جدا می شم و میرم به سمت آبگیر کوچیک بین درختا ، چرا متوجه نیست که خیلی ضعیف شدم ، قدرت فکر کردن ندارم ، هر لحظه بیشتر از قبل از لحاظ ذهنی ناتوان تر می شم .....

آمول : داری چی کار می کنی آداد ؟ اونجا نرو ؟!

- چطوری نجاتم دادی ؟!

آمول : می دونم حالت خوش نیست ، بیشتر کارات از اجبار اوناست پس مقاومت کن ، سمت آبگیر نرو !

نمی دونم این حالات دَمدمی از کجا به سراغم می اومد ، فریاد کشیدم .....

- هواگرمه می فهمی ؟!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

وارد آبگیر شدم ، خنکیش داشت کمی از حرارت بدنم کم می کرد ، بی حال شدم و وسط این حوضچه ی کم عمق نشستم .....

آمول : بیا بیرون آداد ، اینطوری به خودت آسیب میزنی !!

- باید بریم به قلعه ، اونجا می فهمیم چه خبره !!

آمول : به حرف صدای درونت گوش نده اون خودت نیستی ، دارن تسخیرت می کنن ... رفتن به قلعه باعث می شه برای همیشه ، توی اون جهنم بمونی و دیگه نتونی برگردی ، همین جا بَرت می گردونیم ، بِهم اعتماد کن .. حالا بیا بیرون !!

نمی دونم این چه احساسی که می خواد ، به آمول آسیب بزنم ، اونقدر خسته ام که طاقت این فشار روانی رو ندارم می خوام بلند بِشم و گلوی آمول رو پاره کنم ، نیم خیز بودم که با صداش متوقف شدم .....

آی هان : بالآخره اومدی ، آمول ؟!!!!!!!!!

آمول به سمت آی هان برنگشت همین طور پشت به آی هان به من خیره بود .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول : هر لحظه که بیشتر تعلل کنی ، بیشتر احساسشون می کنی ! گذر زمان به نفع ما نیست ، تو داری محکوم به جهنم می شی !!

بلند بلند شروع کردم به خندیدن ، کارهام دست خودم نیست نمی دونم چه مرگم شده اما هر چی که هست مطمئنم که این من نیستم .....

آمول : از اون آب بیا بیرون آداد !!!

- اینجا خُنکِ ، می دونی دلم می خواد ببینمشون ، دردشونو هر لحظه بیشتر از قبل احساس می کنم !

آمول : بیا بیرون تا نشونت بِدم ! بیا بیرون تا نشونت بدم چقدر بزرگ و قشنگن !! بیا آداد .

خیال می کنه با این حرفا می تونه منو گول بزنه ، اصلا چرا نمی یای توی آب تا منو ببری بیرون ؟ یه جای حرفای این آمول می لنگه احساسم می گه اون آمول نیست !!!

آی هان : من میارمش بیرون .

آمول : نه ، نرو توی آب ، کاراش دست خودش نیست . توی آب قدرتش بیشتر از ماست !

آی هان : اون به من آسیب نمیزنه !

آمول : اون الآن آداد نیست ، نرو توی آب !

آی هان : اون برادر من حتی اگه خود شیطان باشه !!

قبل از این که آمول بتونه جلوی آی هان رو بگیره ، اومد توی آب ، با چشمایی مسخ شده به قدم به قدمی که به سمتم برمی داشت خیره بودم تا اینکه درست مقابلم نشست .....

آی هان : این آب خیلی گرم شده !

چیزی توی وجودم هر لحظه بزرگ تر از قبل می شد و کارای من به اراده ی اون انجام می گرفت ، خودمو جلو کشیدم و شروع کردم به بو کردن آی هان .....

آی هان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیلی درد داشتم ، چند لحظه پیش با قدرت زیادی به اون درخت کوبیده شدم اما بدون هیچ استراحتی بلند شدم و اومدم دنبال آداد ، فریمان و پدرش موندن کناره ماشین حال فریمان اصلا خوب نبود مثله آدمای معتاد هَمش می خوابه .....

حالا هم اینجا ، آمول ایستاده ، اصلا بِهم توجهی نداره ، قلبم از این بی تفاوتیش شکست ، صدای خیلی بلندی داشت ! ... آداد ، بدون پیرهن وسط یه آبگیر کوچیک نشسته ، شونه هاش و پشتش بریدگی های کوچیک زیادی داره ،

دیگه اون خالکوبی روی پشتش نیست اما حال و روزش خیلی شبیه اون تصویر سیاه شده ، قیافه اش خیلی خسته و داغون به نظر می رسه .....

مقابلش نشستم ، احساس می کنم آب یه جورایی غیر عادی گرم شده ....

همین طور که داره نفسای عمیقی می شه هر لحظه بیشتر از قبل بهم نزدیک می شه ، انگار داره منو بو می کشه ...

آمول : آداد اون برادرتِ خواهش می کنم بِهش آسیب نزن !

از شنیدن این حرف با تعجب برگشتم به طرف آمول تا بهش بگم (منظورت چیه ؟) اما قبل از اینکه بتونم چیزی بگم گاز گرفتگی و سوزشی توی گردنم احساس کردم و بلند فریاد کشیدم (آداددددددددد !!) ...

برگشتم تا از خودم جداش کنم ، مثله یه گرگ وحشی داشت تیکه پاره ام می کرد ، هر کاری کردم از من جدا نشد قدرتش خیلی زیاد بود از همه بدتر این که هر کاری می کنم هیچ شعله ایی روشن نمی شه .....

گرمای خون خودمو دارم احساس می کنم که داره بدنمو خیس می کنه ، من ضعیف شدم نمی تونم کاری بکنم تنها توی لحظه ی آخر چشمم توی چشمای سیاهش افتاد و با صدایی که به سختی بیرون میومد گفتم (آداد !!!) .....

آداد :

با وحشت ازش جدا شدم ، خدای من دارم چی کار می کنم ؟ من فقط تشنه ام بود اما حالا چی کار کردم ؟! ... بی جون افتاد و روی آب شناور شد ، بلند فریا کشیدم ...

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- نههههههههههههههه !

جلو رفتم و محکم بغلش کردم ...

- آی هان ؟ ... آی هان چشماتو باز کن ؟! ... خواهش می کنم !!!

اما تمام تنم از خونش قرمز شد ، آمول همون طور اونجا ایستاده و داره با چشمایی وحشت زده به آی هان نگاه می کنه ، دارم می لرزم ، من برادرمو کُشتم .....

- لعنت به تو ..... کجایی ؟ مثل یه مرد بیا بیرون خودت گَندی که زدی رو جمع کن !! ..... خودت ما رو به این دنیا آوردی حالا بیا بُکش و خلاص کن !! ..... بیا بیروووووووووون !

تو تمام این مدت لحظه ایی به وجودش فکر نکرده بودم اما حالا داشتم صِداش میزدم ، پدر جِنی که حتی نمی دونم واقعا هست یا نه ! ....

فریمان :

خیلی خسته ام احساس می کنم کلی آدم منو لِه کردن و از روی من رَد شدن ، بابا یه گلوپ آب ریخت توی گلوم تا کمی حالم جا بیاد ، حالا که کمی چشم باز کردم نگاهی به اطراف میندازم ....

- پس اون دو تا کجا رفتن ؟!

بابا : اون پسره ، آی هان ، رفت دنبال برادرش توی جنگل گفت همین جا منتظر بمونیم .

- بلایی سر الهه نیاد !!

سعی کردم از بغل بابا بیرون بیام که اجازه نداد به جاش منو سوار ماشین کرد و خودشم توی ماشین منتظر موند ....

آداد :

آمول از شوک بیرون اومده و سعی داره منو راهنمایی کنه ، انگار که داره با یه دیوونه ی زنجیری حرف میزنه ، لبه ی حوضچه روی زمین زانو زده ، دستشو به طرفم دراز کرده و با آرامش آلوده به التماس با من حرف میزنه ...

آمول : خواهش می کنم آداد ، آی هانو بده به من بعدش خودت از آب بیا بیرون ، دارن خون برادرتو می خورن مگه نمی بینی ؟! زود باش آداد اون هنوزم زنده است ، به من نگاه کن ، بیا بیرون !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

راست می گه تا عقلم دوباره به دست اونا نیفتاده باید بِرم بیرون ، همون طور که آی هان توی بغلمِ بلند می شم و به سمت آمول حرکت می کنم ، احساس می کنم یه بار سنگین روی شونه هامِ ، خیلی خسته ام .....

دیگه حرفی نمیزنم ، همون طور که آی هان توی بغلمِ ، آمول با دستمالی گردنشو می بنده و میریم به سمت جاده ، زیاد طول نمی کشه که بالآخره می رسیم به ماشینا ، پدر فریمان از ماشین پیاده می شه و به سمتون میاد با دیدن

حال و روز من و آی هان مبهوت بهمون خیره میشه ، انگار اصلا متوجه آمول نیست ....

پدر فریمان : چی شده ؟!

دارم از حال میرم اما قبل از این کار باید از امنیت برادرم مطمئن بِشم .....

- میشه برادرمو بزاری توی ماشین ؟!

سریع جلو اومد و آی هان رو بغل کرد و رفت به سمت ماشین ، داشتم میفتادم که آمول زیر بغلمو گرفت و به خودش تکیه داد ..

آمول : آروم باش همه چیز درست می شه قول میدم !!

اینبار فریمان هم پیاده شده و با نگرانی اومده به سمت من ، از پدرش باهوش تره ، نگاهی متعجب به آمول انداخت و بعد دوباره برگشت به طرف من .....

فریمان : اونم یه نگهبانِ !!!

زهر خندی به حرفش زدم ، نگهبان ؟! .....

آمول : من از سربازای آتروپاتم ، از محافظای الهه ، تو هم باید آخرین دروازه ی جهنم باشی که به دست یه پسر زرتشتی باز شده ؟!

جونی واسه سوال پرسیدن نداشتم اما فریمان با ترس برگشت به طرف آمول .....

فریمان : تو از اون پسر زرتشتی چی میدونی ؟ ما چطوری این کارو کردیم ؟ چطور دروازه های جهنمو باز کردیم ؟!

آمول لبخندی آرام بخش به فریمان زد .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول : بهتره برگردیم به خونه ی شما ، اونجا همه چیزو براتون تعریف می کنم !

فریمان : اما باید بریم به قلعه ؟!

آمول : به حرفشون گوش نکن ، اگه بریم قلعه دیگه نمی تونیم کاری بکنیم ، دیگه نمی شه دروازه هارو بست از همه مهم تر برای همیشه الهه ی آتروپات ها دست اونا اسیر می شه !!!!!!!

نمی فهمم چرا به من می گن الهه ! قدرت آی هان که از من بیشتر ؟ چرا من برای اونا باید مهم باشم ؟!

آمول : همه ی این سوالات باشه واسه خونه ، الآن هر سه ی شما به استراحت نیاز دارین !

بازم فال گوش وایساد .....

داشتیم می رفتیم به سمت ماشین که تازه دو هزاری بابای فریمان افتاد ...

پدر فریمان : این زن کیه ؟

– همسر برادرم ، اونم مثل برادرم یه نگهبانِ ..... می گه باید برگردیم به خونه ی شما !

پدر فریمان : چی ؟ اینجا .....

– صبر کن ! ... می دونم دَرکِش واست سخت ِ اما بخاطر خدایی که می پرستی بزار این ماجرای نهض رو تموم کنیم ، من دارم می میرم ، اصلا نمی دونم چه مرگم شده که اون بلا رو سر برادرم آوردم ، خیلی می ترسم ، می ترسم از این که مبادا به کسایی که دوستشون دارم آسیبی برسه و من نتونم کاری بکنم ، من تنها تر از خدا روی زمین شما آدمام ، خواهش می کنم کمکم کن !!!

حرفی نزد ، یعنی هیچ کس حرف نزد ، همه سوار ماشین شدیم و از راهی که اومده بودیم برگشتیم به ویلا .....

آی هان :

با احساس رخوت چشم باز می کنم ، اندازه ی یه دنیا خسته ام .....

آداد : آی هان ؟ ... بیدار شدی ؟! حالت خوبه ؟

گیج و منگ نگاهش می کنم ، می خوام تکون بخورم که سوزش بدی توی گردنم می پیچه ، تازه یادم اومد که چه اتفاقی افتاده !!! .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– ما کجاییم ؟!

آمول : برگشتیم به ویلا ، بهتر استراحت کنی .

آداد : حالا که بهوش اومده حرف بزن آمول ، بگو اینجا چه خبره ؟!

سکوت رو به هر چیز دیگه ایی ، توی این شرایط ترجیح میدم .....

آمول : اون آخرین دریچه ایی که باقی مونده ، با اون دوست زرتشتیش این کارو کردن و اگرنه اون یه آدم عادی بود !

فریمان : ولی من چیزی یادم نمی یاد !!

آمول : مهم نیست پسرجون !! .... مهم اینِ که باید این دریچه بسته بشه البته وقتی که آداد رو بیرون کشیدیم !

آداد : چرا من انقدر مهم شدم ؟ ... الهه یعنی چی ؟!

آمول : تو قدرت داری ، قدرت آی هان از تو بیشتر اما تو قدرت باروری داری ! تو می تونی بچه هایی مثل خودت یا آی هان و یا من بسازی !! .. تو می تونی این قدرتهارو به نسل بعد منتقل کنی اما ما نه !!! ... وقتی تو توی

جهنم باشی ، آی هان مجبور می شه برده ی اونا بشه ، منم همین طور ، آخه تو مثل منبع انرژی برای ما می مونی ، مثل یه پادشاه که باید با جونمون ازش مراقبت کنیم ، اگه تو نباشی ما هم نیستیم مثل یه ملکه ی مادر !!!

از شنیدن این حرفا ، احساس می کردم به قدری قفل کردم که حتی نمی تونم نفس بکشم ، نگاهم به آداد افتاد با دهنی باز داشت به آمول نگاه می کرد میدونم اصلا فکرشم نمی کرد وقتی توی پارتیا فریاد میزدن (پادشاه !)

واقعا یه ، پادشاه باشه !! .....

آداد : از کجا این همه اطلاعات دستت اومده ؟!

آمول زیر چشمی به آداد نگاه کرد انگار حرفی که می خواست بزنه خیلی خطرناک و حساس بود ، از واکنش آداد می ترسید .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول : مهم نیست ، ما الآن باید تورو بیرون بکشیم !

آداد : گفتم از کی این حرفارو شنیدی ؟! ..... اصلا این همه وقت کدوم گوری بودی که حالا با این حرفا برگشتی ؟!

آمول : هر آتروپاتی نگهبان یه بارگاه از آتشکده است و هر آتشکده ایی یه الهه داره که حیاط آتشکده رو تامین می کنه ، تو اون الهه ایی و آی هان اون آتروپات و من تنها سربازی از سربازان آی هانم که باید از تو محافظت

کنم فقط از تو و آی هان !!!!

اشک توی چشمای آداد حلقه زده بود می تونستم درموندگی و حال بدش رو احساس کنم ، سوال بزرگی داشت آزارش میداد .....

آداد : بگو کی این حرفارو بهت گفته ؟!

آمول که انگار دیگه نمی تونست مقاومت کنه لب باز کرد .....

آمول : پدرت !!!!!!!! ..... خودش اومد دنبالم تا بهم بگه که باید چی کار کینم و چطور مراقب هر دوی شما باشم !!

آداد : پدرم ؟! .... الآن کجاست ؟ نمی خواد بیاد گَندی که زده جمع کنه ؟!

آمول : اگه اون نبود هر دوی شما تا حالا مرده بودین !!

آداد پوزخندی به حرف آمول زد ، سرشو بین دستاش گرفت و سعی کرد لرزش صداشو و چشمای پر از اشکشو مخفی کنه .....

آداد : اون کیه که قراره مثل مادرم ، مادر یه مشت جهنمی باشه ؟!

آمول : وقتش که برسه خودت پیداش می کنی ! اون به تو آرامش میده ، با مادرت فرق داره !!

آداد از شنیدن این جمله شروع کرد به خندیدن ، بلند بلند خندید ، بعد از کلی خنده ، آخرش به گریه افتاد ....

آداد : من آرامش نمی خوام ، فقط خلاصم کن .... دیگه تحمل ندارم !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول حرفی نزد ، جرات این که به آداد دلداری بده رو نداشت شاید چیزایی می دونست که لزومی به این کار نمی دید ، به طرف فریمان رفت که کنار دست پدرش روی مبل نشسته بود ، مرد بیچاره همین طور هاج و واج به ما

نگاه می کرد ، نمی دونم چی باعث شده که تا حالا به حرفای ما اعتراض نکنه و نخواد تحویلمون بده ؟!! .....

آمول : می خوام به چشمات خیره بِشم ، اونقدر باید اینکارو بکنم که بتونم رد بشم و بِرم دنبال آداد ، پس با من همکاری بکن !

فریمان : چطوری می خوای رد بشی ؟!

آمول : روحم رَد می شه نه جسمم ، نترس !

فریمان سری به معنی باشه تکون داد ، پدرش مثل مسخ شده ها داره به آمول نگاه می کنه ، اوضاعش طبیعی به نظر نمی رسه اما من توان حرف زدن ندارم ترجیح میدم اجازه بدم آمول کارشو انجام بده چون من کاری جز

خرابکاری بلند نیستم !!

دست فریمان رو گرفت و روی زمین کناره شومینه ، نشستن روی زمین ، برگشتم به طرف آداد تا ببینم عکس العملش چیه ؟ .. نفس کشیدن براش سخت تر شده و از قبل رنگ پریده تر به نظر می رسه ! همین طور محوش بودم که با

صدای آمول برگشتم به طرفش .....

آمول : می دونم حال خوبی نداری اما الآن وقت استراحت نیست !!

- چی کار باید بکنم ؟!

آمول : وقتی بِرم داخل جهنم باید مراقب آداد باشی !

با درموندگی از روی کاناپه بلند شدم ، حالم اصلا خوش نیست نمی دونم اگه آداد مثل امروز توی جنگل دیوونه بشه می تونم جلوش رو بگیرم یا نه !! ...

آمول : می دونم حالت خوب نیست اما مجبوریم آی هان ، پس دووم بیار !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– باشه .. تو کارت رو بکن .

کنار دستش روی مبل دو نفره نشستم ، فاصله ی ما با آمول و فریمان زیاد نبود ، درست مقابل ما نشسته بودن ، آداد نگاهی به چهره ی درهم من انداخت ، اما خیلی زود برگشت به طرف آمول .....

آمول : بهتره قبل از اینکه بیای دنبالم ، دست و پای منو محکم ببندین به تخت ، آی هان وضعیت خوبی نداره ، نمی تونه مراقب من باشه !!

آمول با یه حِس قدردانی از این همه درک به آداد لبخندی زد ، برگشت به طرف فریمان .....

آمول : طناب دارین ؟!

فریمان : آره توی پارکینگ هست .

– من میارم !

نمی دونم چرا این پیشنهاد مزخرف رو دادم ، آخه یکی نبود بگه نمی خواد بشین سرجات ؟! لعنت بر دهانی که بی موقع باز شود !!! .....

تن و بدنم از دست این خون های خشک شده در عذاب بود ، سر و وضعم خیلی کثیف و ناجورِ ، دست روی دیوار انباری کشیدم تا کلید برق رو پیدا کنم ، لعنتی پس کجایی ؟ ... وقتی به کلید نزدیک شدم احساس کردم

دستم خیس شده ، یه مایع لزِج و چسبنده ایی به دستم چسبیده ، با حالتی از انزجار سریع کلید رو روشن کردم ، وقتی همه جا روشن شد سعی کردم دستمو پاک کنم اما از دیدن رنگ دستام ، قلبم از تپش ایستاد

– آمولللللللللللللللل لللللللللل ؟!!

آداد :

صدای فریاد بلندش ، بَند دلم رو پاره کرد ، با تمام خستگی ، به سرعت بلند شدم تا به طرف درب پارکینگ برم اما آمول اجازه نداد ....

آمول : بشین آداد !!

– مگه نشنیدی ؟ حتما اتفاقی افتاده که اینطور فریاد کشید !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آمول : درستِ من سرباز آی هانم اما ته همه ی این سلسله مراتبا من به طور غریضی ، باید مراقب تو باشم ، بشین بدون آداد ادامه میدیم !

عصبی شدم ، چرا انقدر عوض شده ، برای من مهم نیست که توی این دنیا چه جایگاهی دارم ، قبل همه ی این حرفا آی هان برادر منه ، اجازه نمیدم براش اتفاقی بیفته .....

– برای من مهم نیست ، اجازه نمیدم اتفاقی برای برادرم بیفته !

بلند شدم تا برم به طرف پارکینگ اما آمول عصبانی تر از قبل راهمو سد کرد .....

آمول : چرا نمی فهمی ؟! ... اگه بری اونجا به آی هان آسیب میزنی ، کمکش نمی کنی !!!

با شنیدن این حرفا ، استرس و ترسی زیاد تمام وجودم رو گرفت ، چند قدم عقب رفتم اما ته دلم هنوز به حرفای آمول اعتقادی نداشتم .....

آمول : نزار قضیه ی چند ساعت پیش ، توی اون آبگیر تکرار بشه !!!

حرفی نداشتم که بزنم ، بیصدا دوباره برگشتم سر جای اولم ، حق با آمول بود اما من نگران آی هانم .....

آی هان :

هیچ کس دنبالم نیومد ، مطمئنم صدای فریادم اونقدر بلند بود که بشنون اما نیومدن .....

به دیوارهای پارکینگ نگاه کردم انگار همه جای این اتاقک کوچیک رو با خون ، رنگ کردن ! نمیدونم خونِ کیه ؟ فقط میخوام از اینجا برم بیرون ، بی نتیجه داشتم برمیگشتم که چشمم افتاد به طناب ، خَم شدم تا برش دارم اما

در همین حین ، احساس کردم چیزی با سرعت داره به طرف من میاد ، توان کنترل این همه ترس و استرس رو در وجودم نداشتم ، با همه ی ضعفی که داشتم ، آتش دور تا دورمو گرفت ، درست توی همین لحظه انگار اون موجود

به شعله ها برخورد کرد و با صدای جیغ مانند بلندش ، دور شد .....

آداد :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

برای یه لحظه ی احساس کردم دمای اتاق به صورت غیر عادی ، یه دفعه بالا رفت ، نمی تونستم نفس بِکشم ، با صدایی خِس خِس مانند سعی کردم از آمول کمک بخوام اما آمول داشت توی چشمای فریمان دقیق میشد و اصلا حواسش به من نیست .....

دارم خفه میشم ، چرا خلاصم نمی کنی ؟! وسط کدوم جهنم خلقم کردی که حتی حواست بِهم نیست ؟! خواهش می کنم خدایا ، دیگه تحمل ندارم !! .....

انگار داشتن روی پوست تنم ناخن می کشیدن با فریادی از درد ، افتادم روی زمین ، از شدت سوزش و درد توی خودم پیچیدم و شروع کردم به نالیدن ، هیچ کس حواسش به من نیست ، هیچ کس بِهم کمک نمی کنه .....

- آه .... آهههههههههههه ..... کُم ... مَک .....

گریه ام گرفته ، به جرم کدوم گناه این همه منو مجازات می کنی ؟! ..... چند ساعتی بود که می تونستم وجود اون بال های سیاه رو ، احساس کنم و حالا انگار یکی داره سعی می کنه اونارو بشکنه ، بلند فریاد کشیدم در

حالی که تُن صدام پر بود از عجز و التماس .....

- تو دیگه خد ای من نیستیییییییییییییی یییییییییی !!

هِق هِق ام بلند شد ، بیشتر توی خودم پیچیدم ، نالیدم .....

- خواهش می کنم ..... خواهش می کنم ..... خُد..... اا !

دیگه نمی تونستم حرف بزنم ، به وضوح احساس می کردم که قلبم داره از تپش می ایسته ، یک ، دو ، سه ، ..... دنیای مقابل چشمام داره سیاه میشه و من دیگه هیچ حسی ندارم .....

اما یه دفعه همه جا روشن شد و خنکای یه نسیم معطر ، تن و بدن تب دارم رو آروم کرد ، هنوز هم خوب نمی تونم ببینم اما سایه ی سفیدی پشت هاله های شطرنجی پلکام ، دستشو به درون سینه ام فرو برد و درست تو دقیقه ی

آخر قلبم شروع به تپیدن کرد و من با یه نفس خیلی عمیق و بلند ، دوباره برگشتم .....

آی هان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

اگرچه اون موجود رفته بود اما شعله ور کردن حلقه ی آتش باعث شد ، مثل یه باتری موبایل کاملا دِشارژ بشم ، افتاده بودم روی زمین و ثانیه های آخرمو می شمردم ، قلبم به کندی یه لاک پشت داره میزنه و نفس کشیدن سخت

شده ، منتظر اعزرائیل بودم اما سایه های توی اتاقک تاریک ، که بخاطر حلقه ی آتش من اینطور تاریک شده بود ، دارن به من نزدیک میشن ، صدای زنبور مانندشون رو می شنوم و یه صدای واضح دیگه که معلوم نیست مردِ یا

زن !!! .....

اجنه : حالا دیگه ارباب ما می تونه برگرده ..... هر دو ارباب جوان مال ما شدن ..... ابلیس می تونه برگرده .....

صدای قهقه ی بلندش داره آخرین موسیقی زندگیم میشه که به یکباره تبدیل به جیغ های گوش خراشی شدن و همه جا غرق نور شد .....

آداد :

یاسر : چشماتو باز کن پسر ... نگام کن زود باش !

با صدای همیشگیش که یه حالت دستوری داره چشم باز کردم ، اصلا یادم نمیاد چه اتفاقی افتاده ، ولی از دیدن این همه مامور اونم توی ویلا خیلی تعجب کردم .....

یاسر : منو میبینی ؟!

سرم گیج میرفت و احساس ضعف شدیدی داشتم ، همون طور که منو نشونده بودن روی کاناپه ، دراز کشیدم ...

یاسر : دکتر ؟ زود باش دکتر بیا اینجا !!

با برخورد گوشی سرد دکتر به سینه ام ، مثل یه شوک بزرگ همه چیز یادم اومد ، بدون توجه به ضعفم ، با ترس و استرس بلند شدم و مثل گمشده ها ، چرخیدم به این طرف و اون طرف تا آمول و آی هان رو پیدا کنم ، فریمان و پدرش .....

یاسر : بهتره بشینی آداد ، بشین ضعف داری !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- بقیه کجان ؟ آی هان ، آمول ؟ فریمان ؟

با خشم برگشتم به سمت یاسر ، توی یه چشم بهم زدن یقه ی لباسشو گرفتم .....

- باهاشون چی کار کردی ؟ اونا کجان ؟ برادرم کجاست ؟!

مامورای اسلحه به دست که بخاطر در خطر بودن جون یاسر می خواستن بهم حمله کنن با حرکت دستش ایستادن ، با یه لحن آرومی دست های مشت شدمو گرفت ....

یاسر : آروم باش آداد ، همه حالشون خوبه ، تنها نگرانی ما فقط خودتی ، حالا بزار بهت برسیم !

- باور نمیکنم بگو برادرم کجاست ؟!

جوابی نداشت بهم بده ، فقط بهم خیره شد ، حالا جای استرس ، ترس بود که بهم غلبه می کرد ، بغض چونمو به لرزه درآورده بود که یکی از مامورا فریاد کشید .....

مامور : قربان پیداش کردیم ، خون زیادی از دست داده اما زنده است !

لبخند به روی لبای یاسر نشست .....

یاسر : زنده است ، شنیدی ؟ زنده است ، حالا بشین .

به عقب هُلش دادم و رفتم سمت مامور ، جلوی در پارکینگ وایساده بود تا خواستم به کناری هُلش بدم ، یاسر فریاد کشید ....

یاسر : برو کنار !!

اخلاقش یه جور خاص شده ، انگار عوض شده .....

وارد پارکینگ که شدم دیدم به دیوار تکیه داده و از هوش رفته ، مقابلش زانو زدم و با تمام دلتنگی ، سرش رو محکم به سینه ام فشردم ، خدایا شکرت ! .....

- بیدار شو آی هان !

جواب نمیداد به زور از توی بغلم کشیدنش بیرون ، باید جلوی خون ریزی گرفته میشد ، بخاطر کار من هنوزم از گردنش خون میرفت ، همین طور به تلاش دکترا نگاه میکردم و اجازه نمیدادم هیچ کس برای کمک بهم نزدیک بشه .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

یاسر : رنگ به صورتت نیست آداد ، بزار دکتر بهت برسه !

- به هیچ کس اعتماد ندارم ! اگه می خوای بهم کمک کنی ، بابا امیر رو بیار اینجا !!!!!!!!

نمیدونم چرا این حرفو زدم اما انگار تنها چیزی که می تونست منو به آرامش برسونه حضور یه آشنا بود ، کسی که مراقب خودم و برادرم باشه ، کسی که ما دوتا رو دوست داشته باشه ، تمام این مدت ، خودم دلم برای امیر تنگ شده بود و داشتم آی هان رو بهانه میکردم .....

- آمول کجاست ؟ اون پسر بچه ، فریمان ... اونا کجان ؟!

یاسر : ما فقط فریمان و پدرشو پیدا کردیم ، آمول نبود ! اونا هم با آمبولانس منتقل شدن به شهر !

صدای داد و فریادی که از خونه بلند شد ، حرفامونو نیمه کاره گذاشت ، در مقابل مقاومت مامورا به زور وارد پارکینگ شد .....

امیر حافظ : ولم کنین من باید برم داخل ، پسرای من اونجان ! ولم کنین !!!!!!!!

وقتی وارد شد اول نگاهش روی آی هان قفل شد ، چقدر خوشحالم که منو هم پسر خودش میدونست .....

- بابا امیر ؟!

با چشمایی گشاد شده و پر از اشک برگشت به طرف من ، نمیدونم چقدر ظاهرم بد بود که با شتاب اومد به سمتم و منو محکم توی بغلش فشرد .....

امیر حافظ : قربونت برم ، حالت خوبه بابا !؟

با صدای بلندی زدم زیر گریه اونقدر بلند که حتی صدای نفس کشیدنای آدمای اطرافم قطع شد ، می تونستم از پشت چشمای بسته که توی سینه ی بابا امیر ، پناه گرفته ، نگاه خیرشونو احساس کنم ...

امیر حافظ : گریه کن باباجون ، گریه کن !!

باوجود امیر ، اجازه دادم به منم کمک کنن اما اونقدر خسته بودم که نفهمیدم کی خوابم برد ، وقتی بیدار شدم توی بیمارستان بودم و امیر کنار تختم به همراه آی هان ! باورم نمی شه یعنی چقدر خوابیدم که آی هان سرپا شده؟! .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

- یعنی انقدر خوابیدم ؟

آی هان : اِ.. بهوش اومد بابا !

امیر حافظ : بالآخره بیدار شدی ؟!

- چقدر خوابیدم ؟

امیر حافظ : یه هفته ، داشتیم نگرانت میشدیم !

نگاهمو به آی هان دوختم ، رنگو روش خوب بود اما هنوزم گردنش پانسمان داشت ، چقدر شرمنده بودم ، خودم بهش آسیب زدم خاک تو سرت آداد .....

آی هان : میرم بگم دکتر بیاد !

وقتی رفت تازه صحنه های گُنگ و نامنظمی شروع کردبه رژه رفتن توی سَرم ، دست امیر رو گرفتم ، کلی معما داشتم که می خواستم هر چه زودتر حلش کنم .....

- چطوری فهمیدی کجاییم ؟

امیر حافظ : آمول خبرم کرد !!

- چی ؟ ... اون ... اون الآن کجاست ؟

امیر حافظ : صبور باش آداد ، وقتی بهتر شدی ، کلی برات حرف میزنم ، حالا فقط سعی کن زودتر سرپا بشی !!

آی هان :

توی یه هفته ایی که بیهوش بود ، کلی با ، بابا امیر حرف زدم ، از چیزایی که دیده بودم تا حرفایی که از آمول شنیدم اما اون جوابی نداد تنها گوش کرد انگار هنوز وقت حرف زدنش نشده بود .....

بعد از بهوش اومدن آداد ، تحت مراقبت های ویژه برگشتیم به خونه ، می گفتن حالش اصلا خوب نیست ، بدنش خیلی ضعیف شده طوری که توی ۱۲ ساعت طول روز نمی تونه بیشتر از ۵ ساعت ، یه زندگی عادی بکنه ، زود

ضعف می کنه ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

توی اتاقش ، توی تخت خواب ، دراز کشیده ، کمی بهتره ، هر روز بهتر از دیروز ، کناره اش نشستم ....

آداد : باز چه نقشه ایی داری ؟

- هیچی ، فقط اومدم بِهت سَر بزنم !

کمی بهم خیره شد ، لبخنده چند لحظه پیش خیلی زود از روی لباش محو شد ....

آداد : بخاطر کاری که کردم ، منظورم اینِ که ..... معذرت میخوام باور کن نمی خواستم بهت صدمه بزنم ، دست خودم نبود !

- باورم نمی شه که هنوز خیال می کنی من از تو دلگیرم ؟! مطمئن باش حتی اگه تو حالت خودتم بودی ، نمی تونی به این آسونی منو از خودت دور کنی !!

لبخند معنا داری بهم زد ، تا حالا این شکلی ندیده بودمش ، آرامشی که توی نگاهش بود ، انگار یکی قلب همیشه بیقرار و عاصی شو ، آروم کرده ، شایدم خستگی انقدر صبورش کرده !! .....

آداد : تو میدونی چه اتفاقی افتاد ؟ اصلا اون بچه الآن کجاست ؟!

- هیچی از فریمان بهم نمی گن ، گمونم اونم شده یه موش آزمایشگاهی ! .... اونجا هم گرچه بهوش بودم اما جون رفتن نداشتن ، نتونستم بفهم چی شد ، فقط توی یه لحظه همه جا غرق نور شد و همه ی اونا فراری شدن ، انگار

یه نیروی کمکی رسید !!

آداد : راستشو بخوای کمک رسید !!

متعجب ، منتظر بودم تا حرفشو ادامه بده که با ورود بابا به داخل اتاق ، صحبت هامون نصفه نیمه موند ....

بابا امیر : آی هان کمک آداد کن ، بیاین پایین ، کار مهمی دارم !

فریمان :

نگاه دانلود
www.negahdl.com

وقتی به خودم اومدم ، پدر با نگرانی مقابلم نشسته بود و سعی می کرد منو هوشیار کنه ، الهه به یه طرف افتاده بود و از اون آتروپات خبری نداشتم ، رنگ الهه درست مثل مرده ها شده بود اما هنوزم خیس از عرق بود !که یه

دفعه کلی مامور از ناکجا آباد ریختن توی خونمون ، دکتر بعد از معاینه کردن من و توجیح شدن پدرم توسط افسر ، منتقل شدیم به تبریز یه جایی خارج از شهر و من نفهمیدم چه بلایی به سر اونا اومد همین باعث استرس بیشترم

میشه ! حالا بعد از گذشتن نزدیک دو هفته دارن ما رو میبرن به جایی که من نمی دونم کجاست ، میترسم ، میخوام زودتر برگردم پیش پدر و مادرم ، حتی دلم برای خواهر و برادرم تنگ شده اما اونا منو از پدرم دور کردن و

مدام دارن از من خون می گیرن و چشمامو معاینه می کنن !! .....

من میخوام برم به خونه ، خدایا کمکم کن !!! .....

اتومبیل مقابل یه ساختمون ویلایی ، داخل شهر ایستاد ، معلومه کهخ اینجا بالای شهرِ ، ویلا از بیرون بزرگ به نظر می رسید اما من حس خوبی از رفتن به این ویلا ندارم ، با صدای یاسر از ماشین پیاده شدم .....

یاسر : پیاده شو .

- داریم کجا میریم ؟!

برگشت به طرفم ، وقتی چشمای ترسیده ام رو دید لبخندی زد و گفت ...

یاسر : نگران نباش پسر اوضاع تحت کنترل ، اتفاقی نمی فته !

بغضم شکست اما خیلی سریع با پشت دست اشکای تازه جاری شده امو پاک کردم .....

- بزار برم پیش خاتواده ام ، من میخوام برم به خونمون !!

آروم منو بغل کرد و به خودش فشار داد .....

یاسر : میریم پسر خوب ، فقط کمی دیگه تحمل کن ! دلت نمی خواد خوب بشی بعد برگرد پیش اونا ؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

خیلی دلم می خواست اما مگه من خوبم می شم ؟! حرفی نزدم و همراهش وارد ویلا شدم ، خیلی خونه ی قشنگی بود اما اصلا حوصله ی دقت کردن نداشتم وقتی وارد خونه شدیم به جز منو یاسر ، کس دیگه ایی وارد نشد

وارد یه سالن بزرگ پر از کتاب شدیم که یه دفعه نگاهم افتاد به روی الهه و آتروپات ، باورم نمی شه دیگه اون بال های سیاه رو نداره ، همون طور خشکیده با لکنت زبون به حرف اومدم .....

- پس اون ب.بالهای .. سی.سیاهت ؟؟؟!!!!

چشمای خسته و بی فروغشو به صورتم دوخت ، کمی دریچه ی نگاهشو باریک کرد و بعد لبخند تلخی زد ، از حرفی که زدم پشیمون شدم و سرمو انداختم پایین ، من چی کار کردم ؟!

یاسر : برو بشین پیش پسرا !

بی هیچ حرفی کناره دست الهه نشستم ، مردی هم مقابل ما نشسته بود که من نمی شناختم اما با لبخند به من خیره بود .....

آداد :

نمی دونم از اینکه فریمان گفت ، دیگه بال های سیاهمو نمی بینه باید خوش حال باشم یا ناراحت ؟ هنوزم جای دردناکشونو بین کتفم احساس می کنم ، اونقدر خسته ام که بیخیال این فکر و خیالات می شم و به بابا امیر توجه می

کنم .....

بابا امیر : خوب پسرا ، امروز میخوام می خوام بگم چه اتفاقی افتاد !

- خوبه بابا ، فقط کمی زودتر ، من زیاد نمی تونم بشینم !

فریمان با تعجب برگشت به طرف من .....

فریمان : بابا ؟! مگه نگفتی بابای شما یه جِنه ، اینکه آدمیزاده !؟

آی هان : شبیه قصه های شاه و پریون حرف نزن ، آدمیزاد !! این مرد منو بزرگ کرده و همیشه تنها دلسوز منو برادرم بوده و هست !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

میدونم این جمله ی کنایه دار برای یاسر بود اما نمی فهمم چرا میخواد با کنایه با یاسر حرف بزنه ، از وقتی که برگشتیم یاسر بیچاره کلی عوض شده !؟

بابا امیر : خیلی خوب دعوا نکنین خودم توضیح میدم ! .... آمول اومد پیش من ، خیلی آشفته بود ، درد داشت ، تقریبا نصفه ....

بابا لبشو یه گاز کوچیک گرفت ، انگار مردد بود که بگه یا نه ، نگاهی به آی هان انداخت که با چشمای ریز شده داشت بهش نگاه می کرد و بعد به من خیره شد ، ترس توی چشمام موج میزد .....

بابا امیر : تقریبا نصفه بدنش سوخته بود !!!!!!!!

با شنیدن این حرف ، آی هان از روی مبل بلند شد ، با دهنی باز داشت نگاه می کرد ، نمی دونست چی باید بگه این خبر برای من هم سخت بود ، انگار یه خنجر بزرگ توی قلبم فرو رفت ، آروم موچ دست برادر کوچولومو

گرفتم و به نشستن هدایتش کردم ، هنوز توی شوک بود که بی هیچ مقاومتی نشست .....

- الآن کجاست ؟!

بابا امیر : بِهم گفت بیام دنبال شما دو تا ، گفت اوضاع اونطور که می خواست پیش نرفت چون آداد خیلی ضعیف شُده ، اونقدر ضعیف که نزدیک بود بمیری ، و مرگ تو به تنهایی نیست برابر با مرگ همه ی نگهباناست !

- پس یعنی من هنوز توی جهنمم خوب پس چرا فریمان بال های سیاهمو نمی بینه ؟!

بابا امیر : چون دروازه های چشم فریمان به جهنم بسته شده !!

بی اختیار قطره های اشک از توی چشمام روی گونه هام سُر خورد ، من نمی خوام اونجا باشم ، ترجیح میدم بمیرم تا اینکه بی اراده باشم .....

بابا امیر : آمول رفت تا راه باز کردن دوباره ی دروازه ها رو پیدا کنه ، گفت وقتی پیدا کنه دوباره برمیگرده اما تا اون موقع تو باید مراقب خودت باشی ، خیر و شر توی وجود تو الآن ۵۰ ، ۵۰ ست ، باید کنترلش کنی تا مبادا

بیشتر بهت تسلط پیدا کنه !!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

آی هان : یعنی حتی صبر نکرد تا سوختگی هاش خوب بِشن ؟!

بابا امیر بلند شد تا برای دلداری به آی هان بهش نزدیک بشه اما قبل از این کار آی هان بلند شد و رفت ، وقتی امیر خواست دنبالش بره ، دستشو گرفتم ، برگشت به طرفم در حالی که من به میز مقابلم خیره بودم ....

- پس این بچه دیگه آزاده ؟!

بابا امیر : نه ! .. تا وقتی که آمول برگرده باید اینجا بمونه ممکنه دروازه ها دوباره از چشم اون باز بشن ، اینجا ازش محافظت می کنیم تا آمول برگرده !!!

فریمان : اما من می خوام برم پیش بابا و مامانم !؟!

بابا امیر : نگران نباش تو زندانی نیستی اونا میان تا تو رو ببینن !!

بابا امیر مشغول دلداری دادن به فریمان بود ، منم بلند شدم تا به سراغ برادرم برم .....

آی هان :

باورم نمی شه ، اصلا نمی دونم باید چی کار کنم ، گریه کنم ؟ فریاد بکشم ؟ برم دنبال زنم ؟ اصلا کجا هست ؟!

آداد : هر جا که باشه مطمئنم حالش خوبه !!

برگشتم به طرفش ، کنار دستم روی پله های حیاط نشست ، هنوز چشماش خسته است و رنگش پریده ، این چه سرنوشت شومی بود که نسیب من شد ؟! کاش همون دیوونه می موندم و نمی فهمیدم کی هستم ؟! ....

آداد : آی هان ؟!

- چیه ؟!

آداد : قبل از اینکه بمیرم حتما یه راهی پیدا می کنم تا تو زنده بمونی !!

- خفه شو آداد ، خفه شو لعنتی !!

خودمو انداختم توی بغلش و زدم زیر گریه ، چرا فکر می کنه من بدون اون می تونم زندگی کنم ؟! .....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– من بدون تو میمیرم ، مطمئن باش هیچ قانونی نمی تونه ما رو از هم جدا کنه چون هیچ قانون طبیعی درباره ی زندگی ما وجود نداره !!

آداد : میدونم داداش کوچولو اما من جز بدبختی برای تو هیچی ندارم !

– ولی من ازت نمی خوام بدبختی های منو حَل کنی ، بخاطر منم شده تسلیم نشو !

سرمو بلند کردم و توی چشمای سیاهش دقیق شدم ، تا بهم قول نمیداد نمی تونستم آروم بگیرم .....

– بهم قول بده ؟!

لبخندی زد و پیشونیمو بوسید .....

آداد : بهت قول میدم داداش کوچولو !

– هنوزم نمی فهمم چطور سوخته ، مگه با جسم وارد جهنم شد ؟!

با صدای خسته ایی ، نفس بلندی کشید ، و سرشو انداخت پایین ....

آداد : واقعا نمی دونم آی هان ، من هیچی از این زندگی نمی دونم هیچی !

برادرم بیشتر از من به دلداری نیاز داشت ، اگه آمول می تونه انقدر برای برادر من فداکاری کنه پس منم باید این کارو بکنم تا وقتی که با خبرای خوب برگرده ، من مراقب برادرم می شم تا دوباره بتونم بهش تکیه کنم .....

کناره تخت خوابش نشسته بودم ، خیلی زود خوابش بُرد ، منم دلم نمی خواست به هیچی فکر کنم اما سوالای توی سَرم انگار تمومی نداشت ، با صدای ضرب آرومی که به در خورد گفتم : بله ؟!

بابا اومد داخل ، خواب آداد این روزا سنگین شده ، گرچه قبلا هم همین شکلی بود .....

بابا امیر : خوبی پسرم ؟!

لبامو محکم بهم فشار دادم و با تکون دادن سر جواب مثبت دادم ، نگاهش از روی من سُر خورد به آداد .....

بابا امیر : آداد هم خوبه ؟!

نگاه دانلود
www.negahdl.com

– نمیدونم بابا !!!!

سرشو انداخت پایین ، مثل آدمای شرمنده ، اما اون چرا باید شرمنده باشه ؟ کسایی که قراره راجع به ما احساس شرمندگی کنن یا مردن یا الآن اینجا نیستن .....

بابا امیر : من برای این همه درد و تنهایی متاسفم آی هان !!!!!!!

– تاسف !! ممنون ..... به نظر شما نگهبانای دیگه کجان ؟ حتما به جز آمول نگهبانای دیگه ایی هم وجود داره ؟!

بابا امیر : چرا برات مهم شده ؟!

– چون این بی خبری ممکنه زندگی خیلی ها رو تباه کنه و من ندونم !!

بابا درست مقابلم زانو زد و توی چشمام خیره شد ، دستامو توی دستای بزرگ و مهربونش گرفت و با بغضی مهار نشدنی لب باز کرد .....

بابا امیر : نمیزارم اتفاقی برات بیفته ، نه برای تو و نه برای آداد ، بزار هر چی میخواد بشه ، بشه ، نمیزارم کسی به خونواده ی من آسیب بزنه !!

– کاش همین الآن از خواب بلند بشم و ببینم به خاطر یه تب ، این همه کابوس سراغم اومده ، شما پدر واقعی منین و آداد برادرم ، و همه یه خانواده ی عادی توی این دنیاییم !

بابا امیر : آی هان من .....

– اما نه این زندگی کابوسی از خواب تب دار منه و نه این خانواده ی کوچیک من یه خانواده ی عادی ... اما هر چی که هست نمی شه پا پس بکشم ، من بدون خانوادم میمیرم !

هیچکدوم دیگه حرفی نزدیم ، توی چشمای هم زُل زدیم و به ادامه ی این روضه ی دلتنگی ادامه دادیم ، انگار زندگی احساس آرامش رو از ما گرفته بود ، منتظر یه روزنه ایی از محبت درهای شادی بسته شده بود .....

یک سال بعد

آداد : فریمان کجایی تو ؟ مگه صدای درو نمی شنوی ؟ درو باز کن !!!

فریمان : به من چه ، من اینجا مهمونم ، خودت باز کن !

نگاه دانلود
www.negahdl.com

با غُر غُر از پله ها پایین رفت تا درو باز کنه ، می تونم بگم این شادی بود که داشت دوباره در میزد .....

آداد : این موقع شب کیه ؟ اصلا هیچ کس توی این خونه به بزرگ تر از خودش احترام نمیزاره ؟! ..... بله بف ....

= سلام آقا ، ماشینم توی این کوچه جلوی در گاراژ شما خراب شده ، کسی نیست کمکم کنه ، میشه تا صبح اینجا بمونه ؟!

آداد : خوب ..... البته ! مشکلی نیست حتما !!!!!!!!!!

با قیافه ایی متعجب که ته خنده ایی گوشه ی لبش بود برگشت توی خونه ، امشب نوبت من بود که شام درست کنم ، از آشپزخونه اومدم بیرون با دیدن این حالتش ، ابروهامو بهم گِره زدم .....

– چی شده ؟

جوابی نداد ، اصلا متوجه من نیست ، جلو رفتم و بلندتر از قبل سوالمو تکرار کردم .....

– چی شده آداد ؟!

آداد : هان ؟ اون .....

با دست به عقب اشاره کرد اما نمی تونست حرفی بزنه ، دوباره رفت توی فکر و بدونه اینکه بهم جوابی بده ، رفت توی اتاقش ....

آداد :

الآن از وقتی که رفتم دَم در یک ساعت میگذره اما هنوزم توی شوک ام ، نمیدونم این چه حسی که به سراغم اومده ، همون طور که روی تخت نشستم به آیینه ی روبه روم خیره میشم ، همه توی این یکسال مراقب بودن تا مبادا

بچه دیو درون من ، بزرگتر از الآنش بشه !! اما این ملاقات باعث شده درگیر شدن این دو احساس سیاه و سفید ، درونیم رو خیلی خوب متوجه بشم ، نمیدونم چی انقدر عصبانیش کرده و چی منو انقدر آروم ؟! ....

نگاه دانلود
www.negahdl.com

دوباره به آیینه نگاه می کنم اینبار ، بال های سیاه و بزرگ روی شونه هام ، خودشون رو به من نشون میدن ، وحشتی ندارم ، سَرم رو به راست مایل می کنم و بیشتر نگاه می کنم ، بال سمت چپم بیشتر خودش رو باز می کنه ،

انگار با افتخار میخواد خودشو به من نشون بده و برام دلبری کنه که یک دفعه ، دستی با بدنی نامرئی از توی آیینه بیرون اومد ، نمی تونستم حرفی بزنم یا فرار کنم ، چیزی منو محکم ، ثابت نگه داشته اما حقایق باید همچنان

پوشیده بمونه ...

آی هان : آداد ؟ داری چی کار می کنی ؟!

خیلی زود از این حباب بیرون اومدم ، انگار کسی منو گرفته بود و حالا با وجود آی هان رها کرد .....

- چی ؟

آی هان : حالت خوبه ؟ رنگت پریده ؟

- خوبم ..... کاری داشتی ؟

آی هان : خوب شام حاضرِ !!

- من اشتها ندارم .....

با حالت دل خوری داشت برمی گشت ، دلم می خواست با یکی از این آژیر خطر حرف بزنم .....

- احساس خطر کردن ..... میخوان کار نیمه تمومشونو تموم کنن !!

هر دو با دلواپسی و ترس توی چشمای هم خیره شدیم و نمی دونستیم چطور می تونیم به هم دیگه کمک کنیم یا دلداری بدیم ؟!! ترس توی قصه ی زندگی من و برادرم تمومی نداشت .....

منبع تایپ :http://www.forum.98ia.com/t1471285.html

www.negahdl.com

نگاه دانلود
www.negahdl.com

نگاه دانلود مرجع دانلود رمان

در صورتی که مایل به همکاری با ما هستید و یا نویسنده هستید و میخواهید که رمانها یا شعرهایتان در قالب نرم افزار موبایل ساخته و منتشر شوند میتوانید به وبسایت ما مراجعه و ما با تماس بگیرید